



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۴/۱۰/۰۶

نگارنده: فضل الرحمن فاضل

پرنیان فروش بوریان نشین

پیشوای سترگ ابوحنیفه رضی الله عنه

چکیده:

امام اعظم ابوحنیفه نخستین امام مذاهب اهل سنت و جماعت است و از نگاه زمانی در قرن نخست «خیر القرون» زاده شده و شماری از یاران پیامبر اکرم ﷺ را دیده است؛ از همین رو، او در جمله «تابعین» به شمار می‌رود. افزون بر صحابه کرام، از تابعین بزرگ و مشایخ عصر خویش نیز علم اندوخته که شمار آنان در مراجع گوناگون، در حدود چهار هزارتن گفته شده است. امام در خردسالی و نوباوگی به شغل پدری که همانا فروش خز و رخت و حریر بود، رو آورد و بعدها به تشویق امام شعبی، به اندوختن دانش و رفت و آمد به مجالس علمای عصرش پرداخت. او در آغاز به علم کلام رو آورد که می‌توان او را از جمله بزرگترین متکلمان قرن نخست هجری به شمار آورد. کتابش «الفقه الأكبر» یا «الرد علی القدریه» از نخستین کتاب‌هایی است که در این مورد به رشته تحریر درآمده است، ابوحنیفه سپس به فراگیری علم «فقه» رو می‌آورد و در برابر استادانی چون امام نخعی و ابواسماعیل حماد زانوی تلمذ می‌زند و بعد از وفات حماد در سال 120 هـ.ق، جانشین او می‌شود و شاگردان زیادی را تربیت می‌کند و حتی شورای فقهی را بنیاد می‌نهد که همراه با شاگردان رشیدش در مورد مسائل مطروحه به شور و کنکاش می‌پردازند و بعد از مناقشه که در مواردی، روزها را در بر می‌گیرد، نظر آخری را صادر و ثبت کتاب می‌کنند.

مذهب امام بر تساهل، تسامح و مدارا استوار بوده و بر عقلانیت اتکا دارد از همین رو، بیش از نصف مسلمانان جهان، از این امام سترگ پیروی می‌کنند.

واژگان کلیدی :

نعمان، کوفه، فقه، حماد، ابن هیبره، خطیب بغدادی، سیوطی

مقدمه

یکی از غرایز انسانی، حُب دست یافتن به آگاهی و معلومات است. شاگردان علاقه دارند تا راجع به استاد یا استادان‌شان، رهروی راجع به رهبرش، مقلدی راجع به امام مذهبش یا باورمندی راجع به دین و پیامبرش آگاهی و معلومات داشته باشند. از همین رو، بخشی از دانستنی‌ها ویا اطلاعات مروج نخستین در هر آیینی آگاهی از سیرت پیامبران است. در آیین اسلام از همان قرون نخست به سیرت، دعوت و غزوات پیامبر اکرم توجه صورت گرفته و در قرن‌های بعدی علما و دانشمندان به معرفی یاران پیامبر اکرم ﷺ و صاحبان مذاهب فقهی نیز دست به کار شده اند. ما امروز دهها کتابی در دست داریم که استوار بر نقل قول از یاران و معاصران امام اعظم ابوحنیفه، راجع به مناقب آن پیشوای سترگ به رشته تحریر درآمده است.

این مقاله نیز با مراجعه به کتاب‌های مستند و مراجع مهم راجع به امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت گردآوری شده است، تا خوانندگان فارسی‌زبان و فارسی‌دان، با این اسوه فقاقت و دانایی بیشتر آشنا گردند.

در این نبشته که می‌توان آن را پژوهش کتابخانه‌ای نامید، سیرت و کارنامه‌های آن امام جلیل از سرچشمه‌های مورد اعتماد جمع آوری و از درج روایاتی که در آن مبالغه به مشاهده می‌رسید، اجتناب شده است. نگارنده باور دارد - مشاهیر از هر صنف و نسلی که باشند-؛ اگر به درج واقعیت‌های زندگی و کارنامه‌های حقیقی‌شان، به شمول هر مقتدا و رهبر و شخصیت بزرگوار، بسنده شود، نیازی به مبالغه‌های خردناپذیر باقی نمی‌ماند و بزرگان ما از مدح و توصیف‌های مبالغه‌آمیز، بی‌نیازند و چه بهتر که از انتساب همچو حرف‌ها به‌ایشان، اجتناب صورت گیرد.

تولد، تبار و زادگاه

نعمان پسر ثابت با کنیت ابوحنیفه، در منابع گوناگون و فراوان، متولد سال هشتاد هجری قمری در کوفه گفته شده است. اما منابع اندکی او را متولد سال 61 ق و برخی 63 ق و شماری هم متولد سال هفتاد هجری قمری نوشته اند. شیخ محمد زاهد کوثری آخرین نائب شیخ الاسلام ترکیه عثمانی {1879-1952م} که در مورد امام اعظم و یارانش و اندیشه‌های ایشان و مذهب حنفی، پژوهش‌های فراوانی انجام داده و کتاب‌هایی را هم در پیوند به این پیشوای سترگ به نشر رسانده است، سال هفتاد هجری را به مثابه سال تولد امام اعظم ترجیح و در این زمینه دلالتی را هم ارائه می‌دهد. از جمله دلایل موصوف یکی هم ارجاع به جزوه ایست که ابو عبدالله بن مخلد عطار متوفای سال 331 ق تحت عنوان «ما رواه الأکابر عن مالک بن انس» نگاشته و در آن روایت‌های راویانی که از نگاه عمر از امام مالک مسن‌تر (بزرگسال‌تر) بودند، درج شده است، یکی از آن روایان حماد پسر امام اعظم ابوحنیفه است که حدیث «الایم أحق بنفسها من ولیها، والیکر تُستأذن فی نفسها، و صُمأئها إقرارها» (ابن مخلد، 1996: 46) را از امام مالک روایت کرده است. چون این جزوه به روایت اکابر یا کسانی که از مالک بزرگ بوده اند، اختصاص دارد، بناءً حماد پسر امام ابوحنیفه باید از نگاه عمر از مالک بزرگ باشد. و ما می‌دانیم که مالک در سال 93 هجری قمری تولد شده است و در روایتی متولد سال 90 هجری قمری نیز گفته شده است، در صورتی که حماد بزرگتر از مالک باشد، روایت تولد امام ابوحنیفه در سال 80 هجری منتهی می‌شود و حد اقل بایست امام ابوحنیفه در سال 70 هجری تولد شده باشد تا پسرش حماد به مثابه راوی کبیر از صغیر یعنی مالک بن انس درست آید.

من در منابع گوناگون به جست و جوی سال تولد حماد پسر ابوحنیفه و پدرش ثابت و جدش زوطا یا مرزبان پرداختم؛ اما متأسفانه منبعی را که به سال تولد حماد پسر ابوحنیفه و یا سال تولد و وفات ثابت پدر ابوحنیفه یا پدرکلان او را بیان دارد، نیافتم، اگر به همچو منبع دست می‌یافتم؛ در آن صورت شاید گره این معضل، به آسانی کشوده می‌شد. اما سال دقیق وفات حماد پسر ابوحنیفه در منابع متعدد تسجیل شده است از جمله کتاب «الطبقات السنیه فی تراجم الحنفیه» سال وفات او را 176 هجری قمری ثبت کرده است.¹ و امام ذهبی نوشته است «توفی حماد سنة ست و سبعین و مائة» و افزوده است «کهلاً» یعنی او در وقت وفات کهن سال بود. (ذهبی، 1996: 403)

دلیل دیگر روایتی از «عقلی» است؛ زمانی که فقیه بزرگ کوفه ابراهیم نخعی وفات می‌کند برای این‌که مسند درس آن امام، خالی نماند، پنج تن از اهل کوفه که در جمله عمر بن قیس ماصر و ابوحنیفه نیز شامل اند مبلغ چهل هزار درهم² را جمع می‌کنند و به حماد بن ابوسلیمان می‌پردازند تا با استفاده از آن مبلغ، تدریس در مسند ابراهیم نخعی را ادامه دهد. و قول متفق علیه است که ابراهیم نخعی در سال 95 هجری وفات نموده است. اگر امام اعظم را متولد سال 80 هجری بدانیم، بسیار بعید است که یک جوان 15 ساله در جمع آن بزرگان، سودای خالی بودن مسند تدریس ابراهیم نخعی را در سر داشته باشد و عضو شورای پنج نفری باشد که در تلاش ادامه تدریس در مسند ابراهیم نخعی و پیدا کردن مدرس و فقهی جدید بر آن مسند خالی شده باشد.

افزون بر دلایل یادشده، کتاب‌هایی که به مناقب و زیست‌نامه امام اعظم پرداخته، تقریباً همه متفق اند که امام در بزرگسالی به دانش اندوزی شروع کرده و قبل از آن، پیشه پدری‌اش را که خزازی بوده، ادامه می‌داده است تا این‌که امام ابو عمرو و عامر بن شراحیل شعبی {متوفای سال 104 یا 105 ق در کوفه} روزی از او می‌پرسد که رفت و آمد تو به کجاست؟ ابوحنیفه در پاسخ می‌گوید: به بازار. امام شعبی می‌گوید که هدفم از مجالس علماء است. ابوحنیفه پاسخ می‌دهد من به مجالس ایشان رفت و آمد ندارم، بناءً به تشویق امام شعبی، او به اندوختن علم و دانش رو می‌آورد. همچنان در زندگی‌نامه امام در کتاب‌های مناقب آمده است که او ابتدا علاقمند تحصیل علم کلام و مشغول جدل کلامی با فرقه‌های کلامی عصرش مثل «اباضیه» و «صفریه» از خوارج بوده است؛ وی در حدود بیست و چند بار به بصره رفته و با فرقه‌های مختلف کلامی مباحثه کرده و گاهی اقامت او در بصره یک سال، بیشتر و کمتر هم به درازا انجامیده است (موفق المکی، 1981: 54). ابوحنیفه بعداً در زاویه‌ای از مسجد بزرگ کوفه، حلقه درس خود را داشته است. در همین دوران روزی بانویی در مورد یکی از مسائل فقهی از او پرسشی می‌کند و امام ابوحنیفه پاسخ آنرا نمی‌داند، و پاسخ درست را از نزد ابواسماعیل حماد بن مسلم که حلقه درس فقهی را در آن مسجد بر عهده دارد، دریافت می‌کند، امام بعد از آن رویداد که به اهمیت «فقه» بیشتر پی می‌برد، به حلقه درس حماد می‌رود و به گفته خودش، 18 سال

1 (الطبقات السنیه ص 188. امام مالک در سال 179 هـ ق وفات یافته است.

2 (فقه أهل العراق ، ص 49 - 50

در برابر حماد زانوی تلمذ می زند. و می‌دانیم که ابواسماعیل حماد بن مسلم در سال 120 هجری وفات کرده است که بعد از وفات او، ابوحنیفه بر مسند استاد خویش نشسته است. بناءً قرینه‌های شروع به آموزش در بزرگسالی، بد طولاً پیدا کردن در مسائل کلامی، سفرهای متعدد به بصره و تشکیل حلقه درس در مسائل غیر فقهی را اگر پهلوی هم قرار دهیم، سال 80 هجری به مثابه سال تولد امام درست نمی‌آید.

و اگر بر آنچه یادآوری شد، این روایت را نیز بیفزاییم که ثابت پدر امام اعظم در خردسالی به دیدار حضرت علی کرم الله وجهه مشرف شده و طبق روایتی جدش «مرزبان» یکی از پرچمداران علی در نبرد «نهروان» بوده است (السمانی، 1984: 1497)

و با در نظر داشت سن ازدواج‌ها در محیط عربی آن روزگار و از مرد تجارت پیشه و ثروتمندی چون ثابت که حد اقل در زمان خلافت علی رضی الله عنه 10 ساله بوده است، بعید است در چهل و چند سالگی ازدواج کند و ثمره آن تولد ابوحنیفه در سال 80 هجری قمری باشد.

افزون بر آن، در کتاب‌های مناقب حضرت امام اعظم، در بحث تابعی بودن او، دیدارش را با شماری از یاران پیامبر ﷺ درج کرده اند که تنها در صورتی امکان پذیر می‌گردد که امام اعظم حد اقل در سال 70 هجری تولد شده باشد، نه در 80 هجری تا صحت آن روایات ثابت گردد.³

توماس ویلیام بیل مورخ انگلیسی فارسی‌دان قرن نوزده در کتابش «مفتاح التواریخ» آورده است:

آنکه بود مجتهد زمان نام او ابوحنیفه نعمان

پدرش بود ثابت زاهد به ره شرع مصطفی جاهد

تابع مذهبش امیر و فقیر خادم مشربش صغیر و کبیر

سال مولود آن شه والا «سر علما» است یا «سرفقها»

عقل تاریخ او چو گوهر سفت سال ترحیل او «معلی» گفت

(مفتاح التواریخ، 1867: 17-18)

«سر علما» یعنی حرف «عین» به حساب ابجد 70 و «سرفقها» یعنی «ف» به حساب ابجد 80 است و «معلی» یعنی حرف‌های «م، ع، ل، ی» هم برابر با 150.

روایت‌های دیگر:

صیمری با سند خود روایت می‌کند که اسماعیل نواسه امام اعظم گفته است من اسماعیل بن حماد بن نعمان بن ثابت بن نعمان بن مرزبان از فرزندان آزاده فارس هستم و سوگند به خدا که هیچ وقت ما در بند بردگی نیفتاده ایم، جدم (ابوحنیفه) در سال هشتاد تولد شده است و ثابت در حالی که خردسال بوده به نزد علی بن ابوطالب رضی الله عنه رفته است و او برای وی و ذریتش دعای برکت کرده است و ما آرزومندیم خداوند دعای علی رضی الله عنه را اجابت کرده باشد. روایت می‌افزاید: نعمان بن مرزبان پدر ثابت همان کسی است که به علی بن ابیطالب در نوروز «فالوده» را هدیه برده است و علی «نوروزنا کل یوم» هر روز ما نوروز گفته است. گفته شده است که این مناسبت مهرگان بوده و علی گفته است هر روز ما مهرگان باد.⁴ (الصیمری، 1985: 15) (المظاهری، 1439: ق: 27)

یوسف بن محمد بن شهاب مشهور به «یوسف اهل» دانشمند معاصر «شاهرخ میرزا» در هرات که کتاب «المواهب الشریفه فی مناقب ابی حنیفه» اثر ابوالحسن علی بن ابوالقاسم بیهقی را به زبان فارسی تحت عنوان «تحفة السلطان فی مناقب النعمان»، ترجمه کرده، در آن آمده است:

«امام ابواسحاق شیرازی رحمه الله تعالی در کتاب خود چنین آورده است که امام ابوحنیفه پسر ثابت است و ثابت پسر زوطا و زوطا مولای تیم الله بن ثعلبه است.... و اما مراد به مولی اینجا دوست است نه بنده، زیرا که در قبایل و عشایر

³ ابوحنیفه شماری از یاران پیامبر را دیده است که شاعر یا ناظمی نام‌های آنان را چنین به نظم آورده است:

لقى الإمام أبوحنيفة سنة

من صحب طه المصطفى المختار

أنساً و عبد الله نجل أنيسهم

وسمي ابن الحارث الكرار

وزد ابن أوفى وابن وائلة الرضى

واضمم إليهم معقل بن يسار

(ابن العماد، 1988: 229)

⁴ این روایت در ص 325 جلد 13 تاریخ بغداد، و ص 423 تهذیب الکمال جلد 29، ص 75-76 کتاب المقدسی و همچنان در ص 395 جلد 6 سیر النبلاء نیز آمده است.

عرب رسم است که هر که از ابنای عجم به میان ایشان درآید، او را چاره نیست از این که دوستی گیرد و پناه بدو برد و به کسی دیگر تردد و آمد و شد نکند، آن دوست نیز به واجبی از او بر خبر باشد و نگذارد که هیچ دشمنی قصد او کند و اگر در میان اعراب بمیرد هر چیزی که داشته باشد آن عرب بگیرد و اموال و احوال و انتقال او را به هیچ حال کسی دیگر نتواند گرفت. این چنین دوستی را موالات خوانند و چنین دوست را مولی گویند. پس زوطا که مولای تیم الله بن ثعلبه بدین معنی است، نه چنانچه تصور عوام است. (تحفة السلطان، نسخه خطی، ورق 7)

«وپدر امام ابوحنیفه که ثابت است، محقق و ثابت است که از انصار امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب است کرم الله وجهه، ودر جمیع قضایا با آن حضرت چون صبح صادق و چون جان موافق بود و در هر کاری ثابت قدم. و در هر مهم همدم؛ خصوصاً که عنفوان طراوت جوانی و ریعان نضارت شباب و کامرانی با آن حضرت در حرب «نهروان» روان بود و در میدان شجاعت و مضار مبارزت چون پیل دمان و شیر ژیان. و امیرالمؤمنین این دعای خیر در شان ثابت فرمود «اللهم ثبت اقدامه علی الصراط المستقیم و بارک له فی ماله و أهله و ولده» و این نیز ثابت است که بارها دست متبرک به تارک مبارک ثابت درکشید و او را به نظر عنایت منظور گردانیدی.»

(تحفة السلطان، نسخه خطی، ورق 7)

این شعر مشهور که گوینده آن معلوم نیست نیز در همان کتاب آمده است:

سال هشتاد ابوحنیفه بزاد

داد هر علم و علم فقه بداد

در صد و پنجاه اش وفات رسید

سال عمرش کشید تا هفتاد⁵

ابن ابوالعوام از پدرش روایت می‌کند که او گفته است از ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامه بن سلمه ازدی شنیدم که می‌گفت از ابو خازم عبدالحمید بن عبدالعزیز قاضی شنیدم که می‌گفت: از پسر اسماعیل بن حماد بن ابوحنیفه پرسیدم که ولای شما با کیست؟ او گفت: ثابت⁶ پدر ابوحنیفه از «کابل شاه» اسیر گردید و او را بانویی از بنی تیم الله بن ثعلبه خرید و سپس بر او منت نهاد و او را آزاد کرد، بناءً ولای ما با بنی تیم الله است. (ابن ابی العوام، 2010: 40-41)

پدر کلان و زادگاه نیاکان:

اسماعیل پسر حماد بن ابوحنیفه، نام پدر کلان ابوحنیفه را «نعمان» گفته است و پدر کلان پدرش را «مرزبان» خوانده است. اما برادر اسماعیل یعنی عمر بن حماد بن ابوحنیفه، جد او را «زوطی» و پدر کلانش را «ماه» خوانده است. احتمال دارد که هر یک از آن دو یعنی پدر کلان و پدر پدر کلان امام ابوحنیفه دو نام داشته باشد که یکی نامش باشد و دیگری لقب او. یا این که معنای «زوطی» به عربی «نعمان» باشد و معنای «ماه» هم «مرزبان»⁷. (عقود الجمان: 54)

این نظر را امام محمد ابوزهره (ابوزهره، 1974: 16) و دکتور عنایت‌الله ابلاغ (ابلاغ، 1971: 6) نیز تایید کرده اند.⁸

(5) (تحفة السلطان، نسخه خطی، ورق 8)

⁶ در اکثر منابع در مورد ثابت پدر امام ابوحنیفه، گفته شده است که او در اسلام تولد شده است و آن کسی که اسیر شده است گاهی زوطا خوانده شده و گاهی مرزبان. واز عربی بودن واژه «ثابت» هم بر می‌آید که او باید در سرزمین اسلامی یا عربی تولد شده باشد، نه در کابل. اما آنچه در این روایت قابل توجه است، اصطلاح «کابل شاه» است که در روایات دیگر نیامده است. و ما می‌دانیم که در کابل آن روزگار حین ورود فاتحان یا جنگجویان مسلمان، «کابل شاهان» فرمان می‌راندند.

⁷ در مورد مفهوم دقیق واژه «زوطی» که در سرچشمه‌هایی «زوطا» هم نوشته شده است، با همه تلاش به نتیجه‌ای نرسیدم، بناءً نمی‌توانم اظهار نظر کنم، اما به یقین که «مرزبان» به معنای «ماه» نیست. مرزبان در آن دوران؛ نه معادل «سرحددار» کنونی، بلکه وظیفه معادل فرمانده یا حاکم منطقه‌ای را داشت. امکان دارد که «ماه» تصحیف «مه» باشد که در زبان فارسی «مه و که» «مهتر و کهتر» به معنای بزرگ و کوچک است و معادل بودن آن با «مرزبان» از امکان بعید نیست.

⁸ داکتر عنایت‌الله ابلاغ چنین نوشته است: همچنان دو نواده امام در این باره که آیا پدر ثابت، نعمان یا زوطی بوده و جد او ماه یا مرزبان نام دارد، اختلاف کرده اند؛ ولی می‌توان بین هر دو نظریه چنین تطبیق نمود که ممکن است برای یک شخص دو نام و یا اسم و لقب باشد. ویا معنای زوطی و نعمان و همچنان مفهوم ماه و مرزبان یکی بوده و این یگانه راه نزدیکی بین گفتار دو نفر مذکور است. (امام اعظم ابوحنیفه و افکار او، ص 30)

مرتضی حسین بلگرامی در کتاب «حدیقة الاقالیم» می‌نویسد: «استالف و استرعج که از قصبات کابل است؛ در لطافت ثانی ندارند. میرزا الغ بیگ ابن میرزا سلطان ابوسعید این دو موضع را سمرقند و خراسان می‌خواند و از این دو موضع گذشته، قریب یک فرسنگ دره ایست موسوم به «خواجه سه‌یاران»⁹ که از خانه نیک آن شهر است و به محل خواجه سه‌یاران چشمه ایست که برابر آن بسیار انهار آمده و بر یمین و یسار آن چشمه درختان بلوط است و در پیش چشمه ارغوان‌زاریست زرد و سرخ که در یک وقت شکفته می‌شود. ابوحنیفه (رح) کوفی از این شهر است.»¹⁰ (رستاقی، 1350: ق: 13)

امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت کابلی استرعجی کوفی او صاحب مذهب مستقل است و مذهب امام ابوحنیفه در هند بسیار شایع است. (حدیقة الاقالیم ص 400)

ابن کاس متوفای 324 می‌گوید: ابوحنیفه در سال هفتاد هجری تولد شده است و در روایت حماد متولد سال هشتاد و متوفای سال یک صد و پنجاه هجری گفته شده و صاحب مذهب و نامش نعمان بن ثابت بن مرزبان است که پرچمدار علی بن ابوطالب در نبرد «نهروان» بود. (السمانی، 1984: 1497)

ابوبکر بن احمد بن ثابت مورخ گفته است: گفته می‌شود که پدرش ثابت همان کسی است که در نوروز به علی بن ابوطالب فالوده را هدیه برد و گفته می‌شود که آن روز «مهرگان» بود، ابوحنیفه می‌گفت من مشمول برکت همان دعایی هستم که از علی بن ابوطالب صادر شده است. (دیاری‌بگری، 1283: ق: 326/2)

عمر بن حماد بن ابوحنیفه گفته است: «زوطی» از مردم کابل بود و «ثابت» در اسلام تولد شده است. (المظاهری، 1439: ق: 25)

القاب:

پیشوای سترگ امام اعظم ابوحنیفه در منابع گوناگون به القاب فخری یاد شده است. شماری از آن القاب عبارت اند از: امام الأئمه، سراج امت، عالم العراق، فقیه الدنيا علی الاطلاق، بحر العلوم والفضائل، منبع الکمالات، الامام الأعظم، قدوة الأئمة، قوام الفقه، الفقیه الحر (فقیه آزاده) فقیه الملة، المجتهد الأقدم، امام اهل رأی، قدوة المسلمین، امام المجتهدین، درة السلف الصالحین، سید المجتهدین، نخستین امام اهل سنت و جماعت و ...

امام مناوی او را در جمله طبقة دوم صوفیان در کتاب مشهورش «الکواکب الدریة» درج کرده و به «الإمام البارع» و «البدر الکامل الساطع» وصف کرده و از زهد و عبادت و سخاوت‌مندی و دانش و کرامات او نیز یاد کرده است. (المناوی، 1994: 315 – 312)

صوفی پیشگام میهن، علی هجویری در کتابش «کشف المحجوب» چنین نوشته است: و مِنْهُمْ: امام جهان، و مُقْتَدای خَلْقان، شرف فُقْها، و عَزَّ علما، ابوحنیفه نعمان بن ثابت الخزاز، رضی الله عنه و وی استاد بسیار کس بود از مشایخ، چون ابراهیم ادهم و فضیل بن عیاض و داود طایی و بشر حافی و به جز از ایشان رضوان الله علیهم اجمعین. (هجویری، 1374 ش، 125)

استادان:

بدون شک امام ابوحنیفه در علوم مختلف در نزد استادان گوناگونی در کوفه زانوی تلمذ زده که استاد مشهورش همانا ابواسماعیل حماد بن ابو سلیمان مسلم است که هرزده سال در حلقه درس او اشتراک ورزیده است، افزون بر وی استادان و مشایخ دیگری هم داشته است که دانشمند دایرة المعارفی امام سیوطی با روایت از حافظ جمال الدین المزی نام‌های 74 تن از تابعینی را درج می‌کند که امام اعظم از ایشان روایت کرده و آموخته است، نام‌های مشهور شماری از ایشان چنین است:

امام محمد باقر، حماد بن ابوسلیمان، خالد بن علقمه، ربیع بن عبدالرحمن، سعید بن مسروق کوفی، سماک بن حرب، طاووس بن کیسان، عامر شعبی، عبدالله بن دینار، عطاء بن ابو رباح، عکرمة مولای ابن عباس، ابومعبد مولای ابن عباس، نافع مولای ابن عمر، عدی بن ثابت انصاری، علقمه بن مرثد، عون بن عبدالله بن عتبه بن مسعود، قاسم بن معن بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود، هشام بن عروه، یحیی بن سعید انصاری، ابوسفیان طلحه بن نافع، ابوعون ثقفی و ... (السیوطی، 1990: 39-65)

شاگردان امام اعظم:

⁹ در عصر ما با تخفیف «خواجه سیاران» نامیده می‌شود.
¹⁰ متن بالا در صفحه 367 حدیقة الاقالیم آمده است.

دبستان فقهی امام ابوحنیفه شاگردان زیادی را تربیت کرده است که قرن‌ها بعد از وی بر مسند تدریس و قضاوت تکیه زده بودند.

امام سیوطی از 96 تن شخصیت‌هایی نام می‌برد که در جمله شاگردان پیش‌کسوت امام اعظم به شمار می‌روند، از امام اعظم آموخته‌اند و در کتاب‌های حدیث و فقه، از امام اعظم روایت‌های ایشان درج است، نام‌های مشهور ایشان چنین است: ابویوسف، امام محمد شیبانی، عبدالله بن مبارک، حسن بن زیاد لؤلؤی، زفر بن هذیل، وکیع بن الجراح، ابراهیم بن طهمان، جارود بن یزید نیشاپوری، جعفر بن عبدالرحمن بلخی، ابومطیع حکم بن عبدالرحمن بلخی، زید بن حباب مکی، داوود بن نصیر طائی، سلمان بن عمر نخعی، عبدالرزاق بن همام، ابونعیم فضل بن دکنین، قاسم بن معن مسعودی، مکی بن ابراهیم بلخی، نصر بن محمد مروزی، ابومقاتل سمرقندی، خارجه بن سعد سرخسی، فضل بن موسی شیبانی و... 11 (السیوطی، 1990: 66-100)

روش تدریس و شورای فقهی

امام اعظم ابوحنیفه بعد از وفات استادش ابواسمعیل حماد بن ابوسلیمان مسلم حینی که بر مسند تدریس تکیه زد، روش جدیدی در تدریس به کار گرفت که آن سهیم ساختن فعال شاگردان در مناقشات و مباحثه‌های مجلس درس بود که شاگردان در پهلوی آن‌که به آن‌چه در آن مجلس می‌گذشت توجه ژرف‌تر می‌کردند؛ بلکه خود را در مناقشات و گفت و شنودهای آن، سهیم و شریک می‌دانستند. شاید بتوان این روش را «روش شاگرد محور» در تدریس نامید. در درسگاه امام ابوحنیفه افزون بر افرادی که گذر شان جهت نماز به مسجد کوفه می‌افتاد و در حلقه درس به گونه غیرمنظم، شرکت می‌جستند، شاگردانی هم بودند که با جدیت از فیوض این درس‌ها بهره می‌بردند و در میان ایشان حلقه خاص دیگر هم بود که می‌توان آن را شورای فقهی شاگردان امام اعظم دانست.

قاسم بن محمد البجلی گفته است از اسماعیل بن حماد بن ابوحنیفه شنیدم که، ابوحنیفه روزی گفت: این یاران ما مجموعاً سی و شش نفر اند که 28 تن از جمله ایشان صلاحیت این را دارند تا منصب قضا را بر دوش گیرند و از جمله ایشان شش تن صلاحیت نشستن بر مسند فتوا را دارند و از جمله ایشان دو تنی اند که قاضیان و مفتیان را رهنمایی و رهبری خواهند کرد و به ابویوسف و زفر اشارت فرمود.

(الصیمری، 1985: 158)

و از جمله همین سی و شش تن یکی هم عافییه بن یزید بود. استوار برر و ابیت محمد بن سعید خوارزمی، اسحاق بن ابراهیم گفته است: یاران امام ابوحنیفه با وی در مسأله‌های می‌پیچیدند، هرگاه عافییه در این کنکاش و خوض حاضر نمی‌بود، امام دستور می‌داد موضوع را تمام نکنید تا عافییه {بن یزید اودی} حاضر شود، هرگاه عافییه می‌آمد و با ایشان موافقت می‌کرد، ابوحنیفه می‌گفت: آن را ثبت کنید و هرگاه عافییه موافقتش را اعلان نمی‌کرد ابوحنیفه می‌فرمود: لا تثبتوها. آن را ثبت نکنید. (الصیمری، 1985: 156)

امام کردری اعضای شورای فقهاء را چنین درج کرده است:

ابویوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری، محمد بن حسن فرقد شیبانی، زفر بن هذیل تمیمی، حسن بن زیاد لؤلؤی، وکیع بن جراح، عبدالله بن مبارک، بشر بن غیاث مریسی، عافییه بن یزید اودی، داوود طائی، یوسف بن خالد سمتی، مالک بن مغول بجلی، نوح بن ابومریم جامع .

امام کردری بعد از درج نام‌های بالا می‌نویسد: امام مذهب خویش را بر شالوده شوری بنا نهاد و از استبداد کار نگرفت؛ بلکه نوات یادشده را نیز شریک می‌کرد که نمونه اجتهاد در دین و مبالغه در این است که دین اندرزی است برای همه. او در شورای یادشده موضوع را مسأله - مسأله طرح می‌کرد و از یارانش در مورد می‌پرسید که چه نظر دارند و آنچه خود می‌دانست نیز بیان می‌کرد و با ایشان در هر مسأله به مناظره می‌پرداخت که در مواردی یک ماه یا بیشتر طول می‌کشید که بعد از بررسی همه جانبه و پذیرش جمعی که استوار بر دلایل روشن بود، امام ابویوسف وظیفه می‌یافت تا آن مسأله تصویب شده را در «اصول» ثبت کند. (الکردری، 1321 ق: 50)

و به گفته استاد عقیفی، امام ابو یوسف «دبیر/سکرتر» آن شوری بود. (عقیفی، 1350 ق: 138)

به خاطر همین اهمیت شورای فقهی و تبادل افکار و اهمیت خرد جمعی در حلقه درس امام سترگ بود که «ابن کرامه» گفته است ما روزی نزد «وکیع» - استاد امام شافعی - بودیم، مردی گفت: ابوحنیفه اشتباه کرده است. وکیع فرمود: آیا ابوحنیفه اشتباه می‌کند و کسانی در دانش و قیاس مثل ابویوسف و زفر با وی اند و اشخاصی مثل یحیی بن ابوزائده و حفص بن غیاث و حبان و مندل که در حفظ حدیث شهره اند و شخصی مثل قاسم بن معن که معرفتش با لغت

11 (هم چنان دیده شود: (الکردری، 1321 ق: 50)

و ادبیات عرب به همه مبرهن است و کسانی مثل فضیل بن عیاض و داوود طائی که پارسایی و ورع ایشان به همه پدیدار است. کسی که همچو اشخاص، همنشینان او باشند، هرگز اشتباه نمی‌کند؛ زیرا اگر اشتباه کند، آن بزرگواران او را متوجه خواهند کرد. (الصیمری، 1985: 158-159)

یکی از شیوه‌های امام اعظم در مجلس درس، پرسش از تجربه شخصی و معلومات شاگردانش بود، طوری که بشر بن یحیی روایت می‌کند که سهل بن مزاحم گفته است: نزد امام ابوحنیفه بودم و پیرامونش یاران نزدیک و دانشمندان که شمارشان به سی تن می‌رسید، حلقه زده بودند؛ از همه جدا جدا پرسید که در کدام سن به بلوغ رسیده‌اند، اکثریت ایشان هژده سالگی را سال بلوغ خود گفتند و شماری هم نوزده سالگی را، پس سال بلوغ را به اساس نظر اکثریت ایشان در هژده سالگی وضع کرد و گفت هرگاه پسری پشت لب سیاه کرد یا ریشش برآمد و یا صاحب فرزند شد، این همه علامت بلوغ است و در مورد دختران گفت ایشان نسبت به پسران زودتر به بلوغ می‌رسند وقتی که دختران دوازده ساله شدند و یا سیزده ساله و علامات بلوغ در ایشان پدیدار گردید، وقت بلوغ شان پنداشته می‌شود. (موفق المکی، 1981: 74-75)

ابن ابوالعوام با سندش از محمد بن شجاع روایت می‌کند که از اسماعیل پسر حماد بن ابوحنیفه در حلقه درس ابوحنیفه در کوفه شنیده است که ابوحنیفه گفت: آنچه که ما در آن بحث می‌کنیم رأیی است که کسی را بر پذیرش آن مجبور نمی‌سازیم و نمی‌گوییم باید دیگران آن را بپذیرند، پس کسی که بهتر از آن نظر دارد؛ آن را بیاورد. (ابن ابی العوام، 2010: 101)

موصوف باز هم به سند خود از احمد بن اسحاق جوزجانی فقیه سمرقند روایت می‌کند که از سوید بن نصر شنیدیم که می‌گفت از عبدالله بن مبارک شنیدیم که می‌گفت: شما «رأی ابوحنیفه» نگوئید؛ بلکه تفسیر حدیث بگوئید (آنچه ابوحنیفه می‌گوید در حقیقت شرح، تفسیر و تبیین احادیث پیامبر است)

(ابن ابی العوام، 2010: 101)

ابن ابوالعوام با سند خویش روایت می‌کند که عبيدالله بن عمر گفته است: نزد اعمش بودیم، ابوحنیفه هم حضور داشت، از اعمش مسأله‌ای پرسیده شد، او به ابوحنیفه گفت: نعمان! برایش فتوا ده و پاسخش را بگو. ابوحنیفه به پاسخ او پرداخت. اعمش از او پرسید: این مسأله را به چه اساس پاسخ گفتی؟ ابوحنیفه گفت به اساس حدیثی که تو برای ما بیان داشته‌ی، سپس آن حدیث را یاد کرد. اعمش برایش گفت: «أنتم الأطباء و نحن الصيادلة.» شما (فقه‌ها) طبیبانید و ما (روایان حدیث) دارو فروشان.

(ابن ابی العوام، 2010: 102) و (الصیمری، 1985: 26-27)

ابن ابوالعوام با سند خویش روایت کرده است که سفیان بن عیینه گفته است در مسجد از نزد ابوحنیفه می‌گذشتم؛ دیدم که یارانش پیرامون او حلقه زده‌اند و صدای ایشان بلند است، من گفتم: ای ابوحنیفه مگر ایشان را از بلند کردن صداهای شان در مسجد باز نمی‌داری. ابوحنیفه گفت: بگذار ایشان را، آنان جز به همین طریق (جدال و گفت و شنود) از راه دیگر فقیه نمی‌شوند. (ابن ابی العوام، 2010: 108)

روش مناقشه و مذاکره، بحث گروهی، و نظام شورایی تدریس باعث می‌شد تا فهم و برداشت شاگردان امام ابوحنیفه در تفسیر احادیث و برداشت از احادیث و استنباط احکام جدید با دیگران فرق داشته و از عمق بیشتری برخوردار باشد، داستان زیر بازتاب دهنده این واقعیت است:

بشر بن ولید روایت می‌کند که از ابویوسف شنیدیم که می‌گفت: سلیمان اعمش راجع به مسأله‌ای از من پرسید، من پاسخش را گفتم. او گفت: از کجا این را می‌گویی (به کدام دلیل چنین می‌گویی؟) برایش گفتم: به اساس حدیثی که تو آن را برای ما روایت کرده‌ی. سپس من آن حدیث را برایش یادآور شدم. سلیمان اعمش گفت: ای یعقوب! من این حدیث را قبل از ازدواج پدر و مادرت به حافظه دارم، اما تأویل آن را تا کنون نمی‌دانستم. (ابن ابی العوام، 2010: 302-303)

اعمش وقتی مورد پرسش دشواری قرار می‌گرفت، به حلقه ابوحنیفه ارجاع می‌داد.

ابن نمیر از پدرش روایت می‌کند که هرگاه اعمش از مسأله‌ای پرسیده می‌شد برای پرسشگر می‌گفت: «علیکم بتلك الحلقة.» که هدفش از آن حلقه درس امام ابوحنیفه بود. (الصیمری، 1985: 78)

از ویژه‌گی‌های ابوحنیفه این بود از قولش که درست نمی‌بود عودت می‌کرد و برخطای خود اصرار نمی‌ورزید، چیزی که اعتراف به اشتباه خوانده می‌شود و شمار اندکی همچو شهادت اعتراف به اشتباه را دارند. طوری که به روایت ابوسلیمان جوزجانی از عبدالله بن عون نقل است، وقتی نام ابوحنیفه در نزد او برده شد، گفت: او مرد شب زنده‌دار و عابدی است. هم‌مجلسان عبدالله بن عون برایش گفتند او چسان مرد عابدی است که امروز یک حرف می‌زند و فردا از قول خود بر می‌گردد. ابن عون گفت: این هم دلیل پرهیزگاری اوست. از قول خود [وقتی که به اشتباه خود پی برد] آدم

دین‌دار عودت می‌کند. اگر ابوحنیفه آدم دین‌دار نمی‌بود، او بر اشتباه خویش مداومت می‌کرد و آن را یاری می‌رساند و از آن دفاع می‌نمود. (الصیمری، 1985: 79)

شاگردان ابوحنیفه هم مصلحت مردم را در نظر داشتند نمونه بارز آن فیصله یکی از قاضیان این مذهب و از شاگردان رشید امام اعظم یعنی قاسم بن معن گفته است: إذا اختلف الزوجان فی متاع البیت فجمع ما فی البیت بینهما نصفان. (ابن ابی العوام، 2010: 287) هرگاه زن و شوهر در اسباب و اثاثیه خانه، با هم اختلاف کردند، همه آنچه در خانه هست، میان شان دو تقسیم گردد.

شاگردان ابوحنیفه در حدیث از فهم بالایی برخوردار بودند، ابونعیم فضل بن دکین می‌گوید که زفر بن هذیل {از شاگردان امام اعظم} برای من گفته است: أخرج الی حدیثک حتی أغربله لک. حدیثی را که یاد داری یا روایت می‌کنی، برایم برون کن {بگو} تا آن را غربال کنم {صحت و سقم آن را بیان کنم}. (ابن ابی العوام، 2010: 294)

امام ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم از بزرگترین شاگردان امام ابوحنیفه است که امام ذهبی در موردش نوشته است: «نفقه بأبی حنیفة و هو أجل أصحابه.» (امام ذهبی، 1408 ق: 59) یعنی فقه را نزد اما ابوحنیفه فرا گرفت و از یاران پیش‌کسوت او بود.

همچنان ابو یوسف نخستین کسی است که در تاریخ اسلام لقب «قاضی القضاة» را دریافت کرده است. (امام ذهبی، 1408 ق: 61)

در مورد شاگرد دیگر امام اعظم، یعنی محمد بن حسن شیبانی، گفته اند:

«وصنف التصانیف، وكان من أکباء العالم.» کتاب‌های زیاد تصنیف کرد و از جمله زیرکان جهان بود. (امام ذهبی، 1408 ق: 80)

جرجانی گفته است: جوانی در حضور من از امام ابوحنیفه چیزی را پرسید و اما وقتی که به او پاسخ گفت، برایش گفت: اشتباه کردی! من برای اطرفیانش گفتم: سبحان الله مگر این شیخ را احترام نمی‌کنید {که جوانی می‌آید و او را می‌گوید تو اشتباه کردی و همه شما خاموشید} امام به سوی من متوجه شد و گفت: ایشان را به این حال شان بگذار، این زمینه را من برای شان مساعد کرده ام و به این شیوه ایشان را عادت داده ام. (ابن حجر الهیتمی، 2007: 133)

به این ترتیب دبستان فقهی امام اعظم، در روش استدلال، رعایت مصلحت مردم و اتکا بر خرد انسانی، روش بحث و کنکاش، یک سر و گردن از دیگران بالاتر بود؛ بناءً جای شگفت نیست که اکثر فقیهان با شنیدن استدلال ابوحنیفه، به اقوال وی رجوع می‌کردند.

علی بن مسهر گفته است نزد سفیان ثوری بودم، مردی از او راجع به وضو کردن شخصی به آبی که کسی دیگری به آن وضو کرده بود پرسید، سفیان ثوری پاسخ داد که بلی آن پاک است. من برایش گفتم ابوحنیفه به این نظر است که به آن، وضو درست نیست. او از من پرسید چرا ابوحنیفه چنین گفته است؟ من گفتم: او می‌گوید: آن آب مستعمل است {و وضو به آب استعمال شده 12 جواز ندارد} بعد از مدتی باز نزد سفیان ثوری بودم، مردی نزد او آمد و از صحت وضو به آبی که دیگری آن را برای وضوی خویش استعمال کرده است پرسید، سفیان ثوری به پرسنده گفت: به آن وضو نکنند؛ زیرا آن آب مستعمل است؛ یعنی سفیان ثوری به قول ابوحنیفه در فتوایش برگشت. (ابن عبدالبر، 1350 ق: 146)

روش اجتهادی امام اعظم:

پروفسور دکتور سید محمد موسی توانا دانشمند شهیر میهن در رساله دکترایش راجع به روش اجتهادی پیشوای سترگ امام ابوحنیفه چنین نوشته است:

«ابوحنیفه (رح) می‌گفت: یقیناً اگر {حکمی را} در کتاب [قرآن] پیدا کردم به آن تمسک می‌ورزم، اگر پیدا نکردم، به سنت و آثار به صحت رسیده از وی که از طریق اشخاص موثق به شهرت رسیده باشد، متمسک می‌شوم. اگر در کتاب خدا و سنت پیامبر پیدا نکردم، از میان اقوال یاران و اصحاب وی، به قول آن‌که خواستم، تمسک می‌کنم و گفته کسی را که نخواستم، متروک می‌گذارم. از گفته‌های آنان به گفته کسی دیگری بیرون نمی‌شوم. وقتا که کار به پایان رسید، و یا نوبت به ابراهیم نخعی، شعبی، ابن سیرین، عطا و سعید بن مسیب - و شمار دیگر از مردان را نام گرفت - فرا رسید، قومی بودند که اجتهاد کردند، من هم اجتهاد می‌کنم آن گونه که آن‌ها اجتهاد کردند {حق من است که اجتهاد کنم چنان که آنان اجتهاد کردند}.

¹² این فتوای امام اعظم که وضو به آب مستعمل جواز ندارد، در عصر ما می‌توان از نگاه بهداشتی و صحتی هم به آن افتخار کرد.

ابوحنیفه در مرحله اول به جست و جوی حکم در قرآن می‌پرداخت و در مرحله دوم در صورتی که حکم را در کتاب الله پیدا نمی‌کرد، دومین مرجع او سنت پیامبر بوده و به سنت متواتر، مشهور و اخبار احاد و مرسل، در صورتی که روایت آن‌ها توسط راویان موثوق صورت می‌گرفت، عمل می‌کرد.

در عمل به اخبار شرط گذاشته بود که راوی، عمل مخالف به آن را انجام ندهد، و در مورد آنچه که بلوای [عام] بود، وارد نشده باشد، زیرا ورود آن در آنچه که بلوای عام باشد، موجب شهرت و متواتر بودن آن خبر واحد می‌شود.

امام ابوحنیفه (رح) اخبار احاد را به عام کتاب الله و ظاهر، رو به رو می‌کرد، در صورتی که اخبار احاد در مخالفت به عمومیات و یا ظواهر کتاب الله قرار می‌گرفت، به کتاب عمل می‌کرد. شرط او در قبول خبر واحد، عدم مخالفت آن با سنت مشهور و مطعون قرار نگرفتن آن از طرف یکی از سلف (صحابه و تابعین) بود. روایت مجهول را در صورتی که مخالف شرط‌های قبلی نمی‌بود، مقدم بر قیاس می‌دانست.

در مرحله سوم - وقتا که حکم را در یکی از دو منبع اولی پیدا نمی‌کرد، اجماع صحابه را در امری که مورد اجماع آنان بود، مورد عمل قرار می‌داد، زیرا ابوحنیفه در صورتی که از اقوال صحابه در صورت اختلاف، بیرون نمی‌شد، به گونه اولی مواردی را که اتفاق آنان بر آن صورت گرفته بود، متروک نمی‌گذاشت. اگر از صحابه در موضوعی اقوال و گفته‌هایی نقل شده بود، نزدیکترین آن‌ها به کتاب و سنت را بر گزیده و ماسوای آن را متروک قرار می‌داد.

از ابوحنیفه روایت شده که گفته است: "هیچ کسی حق ندارد در موجودیت کتاب الله و سنت رسول الله و موجودیت اجماع صحابه، از رأی خود سخن گوید. در مواردی که صحابه اختلاف نظر داشتند، ما نزدیکترین گفته‌های آنان به کتاب و سنت را بر می‌گزینیم و رو به اجتهاد می‌کنیم.

چهار - اگر حکم را در کتاب و سنت و در گفته‌های صحابه در نمی‌یافت، از اجتهاد کار گرفته و به آرای تابعین عمل نمی‌کرد، زیرا مفروض در صحابه این است که آنان [در امر دین] به رأی خود سخن نمی‌زدند، غالب حال شان این بود که آنچه می‌گفتند از سماع آنان بود، تابعین را عادت بر این بود که هرگاه به رأی روبرو می‌شدند که مبتنی بر حدیث بود، آن را به صحابی نسبت می‌دادند که آن حدیث را روایت کرده است، و این کار برای آنان دوست داشتی‌تر بود، از ترس این‌که مبدا دروغ را به پیامبر نسبت دهند، و آنچه را که به صحابه منسوب نمی‌کردند، از رأی خود آنان بود. ابوحنیفه در چنین حالتی مزاحم آنان شده است. { و حق داشت که سخن خود را بگوید}.¹³

نواب صدیق حسن خان دانشمند شهیر هندوستان نیز نوشته است: «امام همام ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی رضی الله عنه و ارضاه که اقدم ائمه مجتهدین و اکرم ارباب دین است، از وی در کتب حنفیه و غیر ایشان چند قول مروی است، یکی آنکه فرمود: إذا قلت قولاً و کتاب الله یخالفه فاترکوا قولی بکتاب الله، فقیل إذا کان خبر الرسول صلی الله علیه وآله وسلم یخالفه؟ قال: اترکوا قولی بخیر الرسول. فقیل إذا کان قول الصحابة یخالفه؟ قال: اترکوا قولی بقول الصحابة. در اینجا انصاف حضرت امام تماشاکردنی است که قول خود را بر قول صحابه هم تقدیم نمی‌بخشد تا به قول رسول ﷺ و کتاب خدای عز و جل چه رسد؟!» (فتوحی، 1883: 67-68)

نعیم بن حماد گوید از ابو عاصمه شنیدم که می‌گفت از ابوحنیفه شنیدم که فرمود: ما جاء عن رسول الله فعلی الرأس و العین و ما جاء عن أصحاب رسول الله اخترنا، و ما کان غیر ذلک فنحن رجال و هم رجال. یعنی: آنچه از طرف فرستاده خدا باشد به سر و چشم آن را می‌پذیریم و آنچه از یاران فرستاده خدا نقل شده باشد، گزینش می‌کنیم و آنچه از غیر ایشان باشد، آن‌ها هم مردانی بودند و ما هم به نوبه خود مردانی استیم. (المقدسی الحنبلی: 68)

ابن حجر هیتمی به گونه روشن به مخاطب کتابش چنین گوشزد می‌کند: بدان! بر تو بایسته است تا از اقوال علما که در مورد ابوحنیفه و یارانش گفته اند ایشان «اصحاب رأی» اند، از این گفته، این گونه برداشت نکنی که هدف ایشان، کاستی و کم‌زدن ابوحنیفه و یارانش باشد یا این‌که ایشان رأی خود را بر سنت رسول الله ﷺ اقدم می‌انگاشتند یا بر اقوال یاران پیامبر، ایشان از همچو عملکردی به دور بودند؛ بلکه آنچه از ابوحنیفه به طرق گوناگون برای ما رسیده فشرده‌اش این است که: او {در حل مسائل} نخست به قرآن مراجعه می‌کند، اگر در قرآن نیافت، به حدیث پیامبر اکرم ﷺ رو می‌آورد و اگر در احادیث هدفش را نیافت، به قول صحابه مراجعه می‌کند و اگر صحابه در امری با هم اختلاف داشتند، او از جمله اقوال صحابه، همان قولی را برمی‌گزیند که نزدیکتر به قرآن و سنت باشد و از آن بیرون نمی‌شود، هرگاه {برای حل مسأله‌ای} در اقوال صحابه به چیزی دست نیافت، به اقوال تابعین تمسک نمی‌ورزد، بلکه طوری که ایشان اجتهاد کرده‌اند، او هم اجتهاد می‌کند. (ابن حجر الهیتمی، 2007: 77)

¹³ (الاجتهاد ومدی حاجتنا إليه فی هذا العصر، صفحات 60 - 61، این کتاب توسط استاد سید عنایت الله شاداب تحت عنوان «اجتهاد و نیاز ما به آن در این عصر» به فارسی ترجمه شده است.

ابن حزم گفته است: «همه یاران ابوحنیفه به این نظر اجتماع دارند که: «أنَّ ضعيف الحديث أولى عنده من القياس» حدیث
ضعیف نزد ابوحنیفه بر قیاس بهتر است. (ابن حجر الهیتمی، 2007: 79)

میراث فکری

از امام اعظم افزون بر تربیت شاگردان زیاد، آثار مکتوبی نیز به یادگار مانده است. شماری از آن آثار عبارت اند از:
1- فقه اکبر که در رأس میراث فکری امام اعظم قرار دارد و به نام رساله «الرد علی القدریة» نیز شهرت دارد. این کتاب حاوی اندیشه‌ها و مذهب کلامی امام اعظم است که همانا مذهب اهل سنت و جماعت و مخالفت با آرای خوارج، قدریه، جهمیه و سایر فرقه‌های ضاله آن روزگاری باشد. و بر آن شروح گوناگونی نگاشته شده است که ابومنصور ماتریدی، فخرالاسلام بزدوی، ابوالمنتهی، اکمل الدین بابرتهی و... از جمله شارحان مشهور آن متن اند. همچنان یکی از شروح مشهور «فقه اکبر» همان شرحی است که دانشمند شهیر میهن، ملا علی قاری هروی {وفات 1014} بر آن تحت عنوان «شرح الفقه الأكبر» شرح نوشته است.

2- فقه ابسط که آن را شاگرد امام اعظم، ابومطیع بلخی متوفای سال 199 ق روایت کرده است.
3- العالم و المتعلم نیز رساله ایست به گونه پرسش و پاسخ که امام اعظم به پرسش‌های شاگردش مقاتل سمرقندی پاسخ داده است. العالم و المتعلم را شیخ المتکلمین ابوبکر محمد بن حسن ابن فورک متوفای سال 406 ق شرح کرده است.
4- الرسالة إلى عثمان البتی، نامه ایست که امام ابوحنیفه به قاضی بصره ابو عمر عثمان بن سلیمان بنی نگاشته است که دیدگاه‌های کلامی امام اعظم را بیان می‌دارد.

5- وصیة الإمام الأعظم أبي حنيفة، یکی از رساله‌هایی است که روایت‌های متعدد در دسترس قرار دارد که آن هم در مورد شرح عقاید اهل سنت است. یکی از نسخه‌های مُنقَّح این رساله در سال 1997م با تحقیق و تعلیق ابومعاذ محمد بن عبدالحی عوبنه از طرف انتشارات «دار ابن حزم» در بیروت به چاپ رسیده است.

6- امام ابوحنیفه همچنان از نخستین کسانی است که در مورد مسأله اختلاف کتابی نوشته است و به نام «اختلاف الصحابة» یاد می‌گردد و بعدها شاگردش ابویوسف کتاب «اختلاف ابی حنیفة و ابن ابی لیلی» را نگاشت و ابو عبدالله محمد بن شجاع الثلجی کتاب «اختلاف یعقوب و زفر» را تألیف کرد و امام طحاوی کتاب «اختلاف الفقهاء» را به رشته تحریر کشید¹⁴.

امام سترگ از دیدگاه دیگران

در مورد مناقب امام اعظم و ویژگی‌های او فراوان گفته شده است که در این‌جا شماری از روایت‌ها را درج می‌کنم:
محمد بن بشر گفته است: عادت بود که نزد ابوحنیفه و سفیان رفت و آمد داشتیم، وقتی که نزد ابوحنیفه می‌آمدم برایم می‌گفت: از کجا آمدی؟ می‌گفتم: از نزد سفیان. او می‌گفت تواز نزد مردی آمدی که اگر علقمه و اسود زنده می‌بودند به همچو شخص نیاز داشتند و وقتی نزد سفیان می‌آمدم می‌گفت: از کجا آمدی؟ پس می‌گفتم: از نزد ابوحنیفه. او می‌گفت: تو از نزد فقیه‌ترین انسان روی زمین آمدی.¹⁵ (المقدسی الحنبلی: 62)

از ابو عبدالله بن ابوحفص کبیرروایت است که میان پیروان امام ابوحنیفه و پیروان امام شافعی منازعه‌ای در مورد فضیلت آن دو امام در گرفت که یاران شافعی، امام خود را بر ابوحنیفه ترجیح دادند و از فضایل او سخن گفتند، ابو عبدالله یا ابوحفص صغیر از ایشان خواست تا مشایخ امام شافعی را بشمارند که تعدادشان به چند می‌رسد، بعد از شمارش دریافتند تعداد شان به هشتاد تن می‌رسد، سپس به شمارش مشایخ ابوحنیفه از جمله علماء و تابعین پرداختند که شمارشان به چهار هزار نفر رسید، ابو عبدالله ابوحفص برای شان گفت این یکی از کوچکترین نمونه فضایل امام ابوحنیفه است.¹⁶ (موفق المکی، 1981: 37)

محمد بن معاویه گفته است از علی بن هاشم شنیدم که می‌گفت: ابوحنیفه گنج دانش بود، آن مسائلی که بر داناترین مردمان دشوار بود، بر ابوحنیفه رحمه الله حل آن بسیار آسان بود. (موفق المکی، 1981: 107)
از ابن عیینه روایت شده است که گفته است: چشمانم مثل ابوحنیفه کسی را ندیده است. (خطیب بغدادی، 2001: 15/460)

¹⁴ اختلاف ابی حنیفة و ابن ابی لیلی، ص 3

¹⁵ این روایت در تاریخ بغداد (344/13) و تهذیب الکمال (431/29) نیز درج شده است.

¹⁶ پدر ابو حفص صغیر، امام ابو حفص کبیر (احمد بن حفص) نام دارد و از فقیهان بزرگ بخارا و از پیروان پیشکسوت امام اعظم در آن دیار است که از نفوذ علمی و مردمی بالایی برخوردار بود و حینی که محمد بن اسماعیل بخاری به رضاعی بودن دو کودکی که از یک گوسفند شیر خورده باشند فتوا داد، امام ابوحفص کبیر، امام بخاری (محمد بن اسماعیل) را به خاطر آن فتوای دور از فقهانتش از بخارا اخراج کرد.

عبدالله بن مبارک گفته است: هرگاه خداوند مرا به {دیدار و شاگردی} ابوحنیفه و سفیان کمک نمی‌کرد؛ من هم مثل دیگران بودم. (خطیب بغدادی، 15/2001: 461)

از ابویوسف روایت است که گفته است: من برای ابوحنیفه قبل از پدر و مادرم دعا می‌کنم و من از ابوحنیفه شنیده بودم که می‌فرمود: من برای حماد {استادش} همراه با و پدر و مادر خویش دعای مغفرت می‌کنم. (خطیب بغدادی، 15/2001: 466)

قاضی ابویوسف گفته است: ما رأیت أعلم بتفسیر الحدیث من أبی حنیفة. من در تفسیر حدیث داناتر از ابوحنیفه ندیده ام. (ابن ابی الوفا، 1332 ق: 24)

بشر بن موسی گفته است که ابو عبدالرحمن المقرئ وقتی که از ابوحنیفه برای ما روایت می‌کرد می‌گفت: حدثنا شاهانشاه. یعنی عوض لقب ابوحنیفه، لقب «شهنشاه» را بکار می‌برد. (خطیب بغدادی، 15/2001: 473)

روزی ابویوسف نزد هارون الرشید بود، هارون گفت از اخلاق ابوحنیفه برایم بگو، ابویوسف فرمود: «کان والله شدید الدب عن حرام الله، مجانباً لأهل الدنيا، طويل الصمت، دائم الفكر، لم يكن مهذاراً ولا ثرثاراً، إن سئل عن مسألة كان عنده منها علم أجاب فيها، و ما علمته يا أمير المؤمنين إلا صائناً لنفسه و دینه [مشتغلاً بنفسه عن الناس] لا يذكر أحداً إلا بخير.» هارون بعد از شنیدن آن گفت: هذه أخلاق الصالحين. (امام ذهبی، 1408 ق: 17)

عطار نیشاپوری اورا چنین وصف می‌کند: «آن چراغ شرع و ملت، آن شمع دین و دولت، آن نعمان حقایق، آن عمان جواهر معانی و دقایق، آن عارف عالم صوفی، امام جهان ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه» (عطار، 1336: 185)

و می‌افزاید: «و در اصول طریقت و فروع شریعت درجه رفیع و نظری نافذ داشت و در فراست و سیاست و کیاست یگانه بود، و در مروت و فتوت اعجوبه‌ای بود. هم کریم جهان بود و هم جواد زمان، هم افضل عهد و هم اعلم وقت.» (عطار، 1336: 185)

امام ربانی مجدد الف ثانی در نامه‌ای که به پسرانش هریک خواجه محمد سعید متوفای (1070 ق) و خواجه محمد معصوم (متوفای 1079 ق) نگاشته، در آن راجع به امام اعظم آمده است:

عجب معامله است امام اعظم در تقلید سنت، از همه پیشقدم است و احادیث مرسل {را} در رنگ احادیث مسند، شایان متابعت می‌داند و بر رأی خود مقدم می‌دارد و همچنین قول صحابی را به واسطه صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بر رأی خود مقدم می‌دارد و دیگران نه چنین اند، مع ذلك مخالفان او را صاحب رأی می‌دانند و الفاظی که مبنی از سوءادب اند به او منتسب می‌سازند، با وجود آنکه همه به کمال علم و وفور ورع و تقوای او معترف اند.

بانی فقه، ابوحنیفه است و سه حصه از فقه او را مسلم داشته اند و در ربع باقی، همه شرکت دارند با وی. در فقه صاحب خانه اوست و دیگران همه عیال وی اند. با وجود التزام این مذهب مرا با امام شافعی گویا محبت ذاتی است و بزرگ می‌دانم، لذا در بعضی اعمال نافله، تقلید مذهب او می‌نمایم؛ اما چه کنم که دیگران را با وجود وفور علم و کمال تقوا در جنب امام ابی حنیفه، در رنگ طفلان می‌یابم.

بی شایبه تکلف و تعصب گفته می‌شود که نورانیت این مذهب حنفی به نظر کشفی در رنگ دریای عظیم می‌نماید و سایر مذاهب در رنگ حیاض و جداول¹⁷ به نظر درایند و به ظاهر هم که ملاحظه نموده می‌آید، سواد اعظم از اهل اسلام متابعان ابی حنیفه اند علیهم الرضوان. و این مذهب با وجود کثرت متابعان، در اصول و فروع از سایر مذاهب متمیز است و در استنباط، طریق علیحده دارد و این معنی مبنی بر حقیقت است¹⁸.

از فضایل او همین بسنده است که او بسا از یاران پیامبر ﷺ را دیده است و هم چنان در قرن نخست خیر القرون تولد شده است. و پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «طوبی لمن رآنی، و لمن رآی من رآنی، و لمن رآی من رآی من رآنی.» (ابن الحجر الهیتمی، 2007: 80)

از فضایل دیگر او این است: او علم فقه را در کتاب‌ها و باب‌ها مرتب ساخت که امروز در دسترس ما قرار دارد و امام مالک در کتابش «الموطأ» از آن روش پیروی کرد؛ علما در گذشته‌ها در این مورد بر حافظه خویش تکیه می‌کردند.

او نخستین کسی است که کتاب فرایض (میراث) و کتاب شروط را وضع کرد. (ابن الحجر الهیتمی، 2007: 81)

ابن حجر هیتمی در جمله فضائل او این جمله را نیز درج می‌کند: «مات مظلوماً، محبوساً، مسموماً»

(ابن الحجر الهیتمی، 2007: 81)

¹⁷ حیاض جمع حوض، جداول جمع جدول : جویبارها

¹⁸ (مکتوبات امام ربانی، مکتوب شماره 55، جلد دوم، ص 107-108)

از حسن بن زیاد لؤلؤی روایت است که گفت: « والله ما قیل ابوحنيفة لأحد منهم جائزة و لا هدية، یعنی الأمراء. » سوگند به خدا ابوحنيفة هیچ گاه از آنان یعنی از فرمانروایان، بخشش و هدیه‌ای را نپذیرفته است. (امام ذهبی، 1408 ق: 42)

علی بن عاصم گفته است: لو وزن علم أبي حنيفة بعلم أهل زمانه لرجح عليهم. (الصيمري، 1985: 23) ثوری گفته است: «إن الذی یخالف أبا حنيفة؛ یحتاج أن یکون أعلى منه قدراً، و أوفر علماً، و بعید ما یوجد ذلک.» کسی که با ابوحنيفة مخالفت می‌ورزد بایست مقام بالاتر و دانش برتر از ابوحنيفة داشته باشد، و همچو چیزی دور از امکان است. از همین رو، وقتی که امام ثوری با ابوحنيفة یکجا به ادای حج رفته بودند، امام پیش می‌بود و ثوری در عقب او راه می‌رفت و هرگاه از چیزی پرسیده می‌شدند، او خاموش بود تا ابوحنيفة به پاسخ سائل بپردازد. روزی نزدیک متکای او «کتاب الرهن» اثر ابوحنيفة دیده شد، از او پرسیده شد، کتاب‌های ابوحنيفة را مطالعه می‌کنی؟ پاسخش این بود که: دوست داشتم تا همه کتاب‌های ابوحنيفة نزد می‌بود تا بر همه آنها نظر می‌افکنم؛ از همین رو ابویوسف می‌گفت « الثوری اکثر متابعة منی لأبی حنيفة منی.» ثوری بیش از من از ابوحنيفة پیروی می‌کند. (ابن حجر الهیتمی، 2007: 84)

نصر بن علی گفته است نزد شعبه بودیم، برای او گفته شد: ابوحنيفة وفات کرد، او إنا لله و إنا إلیه راجعون گفت، سپس افزود، روشنایی دانش بر مردم کوفه خاموش گردید، ایشان مثل او {در دانایی} دیگری را نخواهند دید. (الصيمري، 1985: 80)

سفیان بن عینه گفته است: کسی که راجع به غزوه‌های پیامبر اکرم می‌خواهد معلومات به‌دست آرد، پس به مدینه منوره برود و کسی می‌خواهد از مناسک حج آگاهی حاصل کند، به مکه مکرمه برود و کسی که خواهان دانستن فقه است، پس باید به کوفه برود و از یاران ابوحنيفة آن را فرا گیرد. (الصيمري، 1985: 82)

برخی علما دوستی ابوحنيفة را معیار دین‌داری دانسته‌اند، عبدالعزیز بن ابو رواد گفته است: ابوحنيفة محک است، کسی که ابوحنيفة را دوست دارد پیرو سنت است و کسی که با او کینه ورزد، مبتدع است. (الصيمري، 1985: 86)

یحیی بن معین گفته است: فقهاء چهار تن اند: ابوحنيفة، سفیان، مالک و اوزاعی. (الصيمري، 1985: 87)

حرملة بن یحیی گفته است از امام شافعی شنیدم که می‌گفت: من لا ینظر فی کتب أبی حنيفة لم یتبحر فی الفقه. کسی که به کتاب‌های ابوحنيفة مراجعه نکند، در فقه متبحر نخواهد گشت. (الصيمري، 1985: 87)

ابن العماد در مورد امام اعظم نوشته است که او از زیرکترین فرزندان آدم بود، میان فقه، عبادت، ورع و سخاوت جمع کرده بود. او هدایای فرمانروایان را نمی‌پذیرفت، بلکه از کسب حلال، مال می‌اندوخت و آن را در راه خدا خرج می‌کرد، خانه بزرگی داشت برای تولید خز و کارگرانی داشت و همکارانی که به ایشان مزد می‌داد، رحمه الله تعالی. (ابن العماد، 1988: 230)

امام سیوطی آنگاه که بشارت‌هایی را که از پیامبر ﷺ راجع به امام مالک و شافعی که توسط دیگران روایت شده است در کتابش «تبیيض الصحیفة بمناقب أبی حنيفة»، می‌آورد، بلا فاصله می‌نویسد: ومن می‌گویم: « وقد بشر ﷺ بالإمام أبی حنيفة فی الحدیث الذی أخرجه أبونعیم فی «الحلیة». عن ابی هريرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: « لوکان العلم بالثریا لتناولوه رجال من أبناء فارس.» (السیوطی، 1990: 32)

از حسن بن حارث روایت است که گفت: از نصر پسر شمیل شنیدم که می‌گفت: مردم همه در مسائل فقهی خواب بودند تا این‌که ابوحنيفة ایشان را بیدار کرد. (السیوطی، 1990: 109)

از ابو قیم روایت است که ابوحنيفة را چنین توصیف می‌کرد: « کان أبوحنيفة حسن الوجه حسن الثیاب طیب الریح حسن المجلس شدید الکریم حسن المواساة لاخوانه.» (السیوطی، 1990: 109)

ابن مبارک گفته است از سفیان ثوری پرسیدم که ای ابو عبدالله چه چیز ابوحنيفة را از غیبت دور داشته است که من حتی نشنیدم که او دشمنش را نیز غیبت کند. ثوری گفت: سوگند به خدا او دانایتر از این است تا بر نیکی‌هایش چیزی را مسلط کند که از بین بروند { و جای نیکی‌ها را بدی‌ها بگیرد} (السیوطی، 1990: 110)

به گفته امام شعرانی او را از کثرت عبادتش «و تند» یعنی میخ می‌نامیدند. (الشعرانی، 2005: 100 / 1)

سفیان ابن عینه از ویژه گی‌های امام اعظم، مروت و کثرت نماز را یاد می‌کند و می‌گوید: « کان أبوحنيفة له مروءة و کثرة صلاة. » (ابن عبدالبر، 1350 ق: 130)

امام ابوحنيفة از اعیان تابعین به شمار می‌رود و تحت این فرموده خداوند شامل است که: وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. التوبة: 100 (و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان

پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است همیشه در آن جاودانه اند این است همان کامیابی بزرگ. (عقیقی، 1350: ق: 28)

ابن ابوالعوام همچنان باسند خویش روایت می‌کند که یحیی بن زکریا بن ابوزائده گفت است: «إنما عرف فضل أبي حنيفة من رأه و سمع كلامه.» آن کس فضیلت و برتری ابوحنیفه را می‌داند که او را دیده باشد و حرفش را شنیده باشد. (ابن ابی العوام، 2010: 106)

هیثم بن جمیل گفته است از شریک نخعی شنیدم که می‌گفت: «كان أبوحنيفة رحمه الله طويل الصمت دائم الفكر قليل المجادلة للناس.» ابوحنیفه که رحمت خدای بر او باد سکوتش بیشتر بود و همیشه در اندیشه و با مردم کمتر مجادله می‌کرد. (ابن عبدالبر، 1350: ق: 131)

ابن شیرمه گفته است: «عجزت النساء أن تلد مثل النعمان» زنان ناتوان‌تر از آن اند که مثل نعمان (امام ابوحنیفه) کودکی به دنیا آورند. (ابن عبدالبر، 1350: ق: 131)

عیسی بن یونس گفته است: در مورد ابوحنیفه به بدی سخن نگویند و نه سخن آن کسی که در موردش به بدی حرف می‌زند بپذیرید، زیرا سوگند به خدا من بهتر از او، پارسا تر از او و فقیه‌تر از او کسی را ندیده ام. (ابن عبدالبر، 1350: ق: 136-137)

و گویند چون داود طایبی رحمة الله علیه علم حاصل کرد و مُصَدَّر و مقتدا شد، به نزدیک ابوحنیفه رضی الله عنه آمد و گفت: «اکنون چه کنم؟» گفت: «عليك بالعمل فإنَّ العلم بلا عمل كالجسد بلا روح. بر تو بادا به کار بستن علم، به جهت آن که هر علمی که آن را کاربند نباشند چون تنی باشد که وی را جان نباشد.» (هجوبری، 1374: ش: 130)

و چنین حکایت کنند که ابوحنیفه رحمه الله اندر سایه درخت غریم خویش بننشستی، گفتمی در خبرست که هر قرضی که [از آن] نفعی به تو رسد، ربا بود. (رساله قشیری: 163)

و باز هم به فرموده عطار «مناقب او بسیار است و محامد او بی شمار.» (عطار، 1336: 191)

امام و مبارزه بر ضد استبداد:

مبارزه بر ضد استبداد خلفای اموی و حب آل بیت، از صفحات درخشان زندگی سراسر افتخار امام اعظم به شمار می‌رود. امام اعظم که در دوران نوباوگی، شاهد ظلم و ستم حجاج بن یوسف ثقفی بر ساکنان کوفه و قیام فقیهان و بزرگوارانی نظیر سعید بن جبیر، عبدالرحمن بن اشعث و دیگران در نبرد «دیرالجمام» بود و از قیام برحق امام حسین در برابر یزید آگاهی کامل داشت، میلان او به علویان بیشتر بود و اگر ما جریان‌های سیاسی آن دوران را در خوارج، شیعه اموی‌ها و شیعه علی و خانواده اش خلاصه کنیم، امام ابوحنیفه در صف شیعیان علی، جایگاه بلندمرتبتی را احراز خواهد کرد.

امام از قیام زید بن علی بن الحسین {79-122} که برادر امام باقر بود، در برابر امویان حمایت علنی کرد و از آنجایی که بازرگان و متمول بود، زید بن علی را با فرستادن تقدینه یاری رساند، بعدها از قیام محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابوطالب {93-145} ملقب به نفس زکیه و برادرش ابراهیم نیز حمایت کرد و شاگردانش را به یاری ایشان تشویق کرد. امام مودودی در این مورد می‌نگارد: «امام اعظم از قیام نفس زکیه که در رجب 145 هجری قمری در مدینه صورت گرفت، به صورت آشکارا اعلان حمایت کرد، با وجودی که منصور خلیفه عباسی خود در کوفه حضور داشت، امام همراهی با ابراهیم برادر نفس زکیه را به شاگردانش تلقین کرد و ثواب اشتراک در آن قیام را معادل 50 تا 70 حج نقلی دانست. حتی به ابواسحاق الفزازی که برادرش در همراهی با نهضت نفس زکیه به شهادت رسیده بود گفت: جهاد او در همراهی با ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابوطالب {97-145} از جهاد با کفار بهتر است. از این فرموده امام بر می‌آید که در جامعه اسلامی وقتی که در آن ظلم و ستم حاکم باشد، تلاش برای رهایی آن جامعه از فساد و ظلم داخلی، نظر به جهاد با کفار در بیرون مرزهای سرزمین اسلامی، چندین مرتبه فضیلت دارد. 19

امام زاهد کوثری با درک این معنای بلند قیام در برابر ستم، در کتابش «تأنیب الخطیب» یادآور شده است که: ما هیچگاه انکار نمی‌کنیم که مذهب امام ابوحنیفه در مبارزه با ستمگران و ائمه جور مشهور است، در صورتی که مصلحت، قتال با ایشان را تقاضا کند، آن را اصل انکار ناپذیر می‌دانیم و این موضوع در کتاب‌های مذهب حنفی به تفصیل شرح داده شده است. از همین رو، اوزاعی گفته بود که از ابوحنیفه همه چیز را بپذیرفتیم مگر آنگاه که مسأله شمشیر روی کار آمد؛ یعنی نبرد با ستمگران که ما نتوانستیم آن را تحمل کنیم. مذهب ابوحنیفه سکوت بر ستم را نمی‌پذیرد.

20

19) خلافت و ملوکیت ص 270

20) تأنیب الخطیب، ص 140-141

نمونه‌هایی از ذکاوت، زیرکی و پاسخ‌های امام سترگ به پرسش‌های دشوار:

1- زنی نزد ابوحنیفه آمد و گفت: برادرم وفات یافته و از او 600 دینار به میراث مانده است، اما از آن برای من فقط یک دینار داده اند. امام پرسید: میراث را میان شما چه کسی تقسیم کرده است؟ او گفت: داوود طایبی. ابوحنیفه گفت: همین اندازه را تو مستحق می‌گرددی. مگر از برادرت دو دختر و یک مادر و 12 برادر و یک خواهر باقی مانده است؟ آن زن گفت: بلی چنین است.

بناءً در این مسأله دو دختر دو ثلث را به میراث می‌برند که 400 دینار می‌شود و مادر سس یا ششم حصه ترکه را مستحق می‌گردد که همانا 100 دینار است و همسرش ثمن یا هشت یک را می‌گیرد که 75 دینار است و برادران و خواهران در این حالت عصبه اند که مستحق 25 دینار باقی‌مانده می‌شوند هر یک از دوازده برادر مستحق دو دینار اند و یک دینار باقی می‌ماند که از آن خواهر است.²¹

(ابن حجر الهیتمی، 2007: 117)

2- لیث بن سعید (فقیه مشهور) گفته است: من نام ابوحنیفه را زیاد شنیده بودم و آرزو داشتم تا او را ببینم، تا این‌که در مکه مکرمه {در موسم حج} دیدم مردم پیرامون شخصی حلقه زده‌اند و از کسی شنیدم که فریاد برآورد ای ابوحنیفه! دانستم این شخصی که پیرامونش حلقه زده‌اند همان ابوحنیفه مشهور است. بناءً نزدشان درنگ کردم {تا از او بشنوم} مردی از او پرسید: من مرد ثروتمندم و پسری دارم که هرگاه برایش همسری می‌گیرم و در آن معامله، مال زیادی خرج می‌کنم، اما پسرم بزمودی همسرش را طلاق می‌دهد و به این ترتیب، من ثروت خود را از دست می‌دهم، چاره چیست؟ ابوحنیفه برایش گفت: همراه با پسررت به بازار بردفروشان برو و به‌نام خود کنیزی را که توجه او را جلب کرده است، ابتیاع کن و سپس آن کنیز را به او تزویج نما. هر گاه او را طلاق داد، مملوکه ات به تو برگشت می‌کند و هرگاه بخواهد آن را آزاد کند، عتق او قابل اجرا نیست {زیرا که ملک او نیست} لیث می‌گوید: سوگند به خدا، سرعت پاسخ او به این مسأله مرا از پاسخش خوش‌تر آمد. (ابن حجر الهیتمی، 2007: 123-124)

3- شخصی در این‌که همسرش را طلاق داده است یا نه، در شک بود، او از شریک در مورد پرسید، در پاسخش گفت: او را طلاق بده، سپس رجوع کن. از ثوری پرسید، ثوری در پاسخش گفت: بگو که اگر من، زنم را طلاق داده باشم به او رجعت کردم. و عین موضوع را از زفر {شاگرد ابوحنیفه} پرسید؛ زفر در پاسخ برایش گفت: او همسر توست تا زمانی که به طلاق دادن او یقین نداشته باشی {یعنی یقین لا یزول بالشک/ یقین به شک از میان نمی‌رود} آن شخص به نزد امام ابوحنیفه آمد و پرسش خود را با پاسخ‌های آن سه تن یادآور شد. امام ابوحنیفه برایش گفت: ثوری از روی ورع و تقوا به تو پاسخ داده است. زفر از دیدگاه یک فقیه، پاسخ تو را گفته است، اما پاسخ شریک مثل این است که از او پرسیده باشی: نمی‌دانم بر لباسم «بُول» ریخته است یا خیر؟ او برای تو این گونه پاسخ بگوید که: بر لباس خود «بُول» کن، پس آن را بشوی! (ابن حجر الهیتمی، 2007: 124) و (امام ذهبی، 1408 ق: 37)

4- یک بال طاووس همسایه امام اعظم دزدی شد و به او شکایت کرد، امام برایش گفت حالا خاموش باش و به کسی چیزی نگو. وقتی که به مسجد رفتند و مردم همه جمع شده بودند، ابوحنیفه گفت: آیا آن کسی که طاووس همسایه‌اش را دزدی می‌کند، حیا نمی‌کند که مرتکب این کار می‌شود و باز به مسجد می‌آید و نماز می‌گذارد؛ در حالی که پر طاووس دزدی شده بر سرش است، در این حال مردی در آن جمع، دست بر سر خویش کشید، ابوحنیفه برای آن مرد گفت طاووس دوستت را برایش برگردان و آن شخص نیز چنان کرد. (ابن حجر الهیتمی، 2007: 125)

5- در تذکرة الأولیای عطار آمده است: «مردی مال دار بود و امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه دشمن داشتی، تا حدی که او را جهود خواندی، این سخن به ابوحنیفه رسید، او را بخواند. گفت: دختر تو به فلان جهود خواهم داد. او گفت: تو امام مسلمانان باشی. روا داری که دختر مسلمان را به جهودی دهی؟ و من خود هرگز ندهم. ابوحنیفه گفت: سبحان الله. چون روا نمی‌داری که دختر خود را به جهودی دهی، چون روا باشد که محمد رسول الله دو دختر خود به جهودی دهد؟»

آن مرد در حال بدانست که سخن از کجاست. از آن اعتقاد برگشت و توبه کرد. (عطار، 1336: 189)

6- عطار آورده است: «مقدار ناخنی گل بر جامه او چکید. به لب دجله رفت و می‌شست. گفتند: ای امام! تو مقدار معین نجاست برجامه رخصت می‌دهی این قدر گل را می‌شویی؟ گفت: آری. آن فتوی است، و این فتوی است.» (عطار، 1336: 190)

²¹ (موفق مکی نیز مسأله یاد شده را در ص 132 کتاب مناقیش آورده است.)

7- حکم بن سلم رازی گفته است، به ابوحنیفه گفته شد که «عزرمی» می‌گوید عائشه رضی‌الله‌عنها بدون محرم سفر کرده است { حتما هدفش سفر موصوفه در جنگ جمل بوده است} ابوحنیفه در پاسخ گفته است، مگر عزرمی نمی‌داند که «عائشه» مادر همه مؤمنان است و همه محرم او به حساب می‌روند. { و همه مؤمنان فرزندان اویند.} (ابن عبدالبر، 1350 ق: 157)

امام ابوحنیفه و روایت حدیث:

شاید یکی از گفته‌های مشهوری که به کتاب‌های فراوانی نیز راه یافته است که قول «ابن خلدون» در مورد روایات امام ابوحنیفه باشد که در کتابش «مقدمه» روایت‌های امام را در این مورد اندک گفته و شمار آن را هفده حدیث یا مانند آن {حد اکثر تا 50 حدیث} می‌داند (ابن خلدون، 1979: 1043) اگرچه این گفتار ابن خلدون درست نیست، اما در این شکی نیست که روایات امام ابوحنیفه علی‌الرغم این‌که نسبت به امامان دیگر به عصر رسالت نزدیکتر بود؛ ولی روایات او اندک است. مثل روایات اصحاب کباری چون ابوبکر و عمر نسبت به روایات اصحابی چون ابوبهریره و دیگران. ابن خلدون خودش در این مورد چنین تبصره می‌کند:

«و گاهی برخی از متعصبان کژاندیش می‌گویند که برخی از امامان در حدیث، کم‌بضاعت بوده اند و آن کم‌بضاعتی، باعث قلت روایات‌شان شده است؛ اما همچو باوری در مورد پیشوایان سترگ قابل پذیرش نیست. زیرا شریعت از کتاب خدا و سنت پیامبر استنباط می‌گردد و کسی که در حدیث بضاعتش اندک باشد بر او لازم است تا آن را بجوید و شریعت را از سرچشمه درست آن به دست آورد.

یکی از دلایلی که برخی امامان روایت کمتر در حدیث دارند و به آن توجه نشده است، همانا وجود طعن‌هایی است که در متن روایات موجود است یا عللی که در طرق اسناد آن دیده شده است که این امر موجب قرح روایت می‌گردد و اتکا به آن اصول، باعث می‌شود، روایات آن امام کمتر و اندک باشد. زیرا در روایت احادیث «جرح» مقدم است { از بیم این‌که مبادا خیر نادرستی را به پیامبر اکرم ﷺ منسوب دارند. } و این احتیاط در برابر علل و اسانید، باعث می‌شود تا از روایت همچو احادیث خودداری ورزند که در نتیجه شمار روایات‌شان اندک می‌شود. در روایات، احادیث حجازیان بیشتر از عراقیان است. زیرا مدینه منوره جای هجرت و سکونت پیامبر ﷺ و یارانش بود و شماری از اصحابی که به عراق رفته بودند، اکثر برای جهاد رفته بودند.

از امام ابوحنیفه {که ساکن عراق بود} احادیث کمتر روایت شده است و یکی از علت‌های آن شرط‌های دشواری بود که ابوحنیفه در نقل و روایت احادیث وضع کرده بود. حدیثی که در برابر دلیل قطعی و عقلی قرار می‌گرفت، امام ابوحنیفه آن را نمی‌پذیرفت و آن را ضعیف می‌پنداشت و کلاً و حاشا که او عمداً حدیثی را ترک گفته باشد. او از مجتهدان بزرگی است که مقلدانش از نظر او در روایت احادیث پیروی و به آن تکیه می‌کنند، اما محدثان دیگر شرایط پذیرش حدیث را گسترش بیشتر دادند، از همین‌رو، روایات ایشان بیشتر است. (ابن خلدون، 1979: 1044)

شاید «حجوی» دانشمند شهیر مغرب عربی به گفته هموطنش ابن خلدون اشاره داشته باشد که در کتابش «الفکر السامی فی تاریخ الفقه الاسلامی» چنین می‌نویسد: این‌که گفته می‌شود از ابوحنیفه فقط 17 حدیث روایت شده یا او مذهبش را بر آن هفده حدیث بنیاد نهاده است، قولیست باطل. من که کتاب «الفتوحات الإلهیه» اثر مولانا سلطان مقدسی محمد بن عبدالله علوی را که در آن مسانید امامان چهارگانه را جمع کرده است، مطالعه کردم احادیثی که تنها از ابوحنیفه روایت داشته شمار آن را 215 حدیث ذکر کرده، البته بدون اشاره به احادیثی که با امامان دیگر در روایت آن‌ها شریک بوده است. و من مسند ابوحنیفه به روایت «حصفکی» را مطالعه کردم دریافتم که تنها در «باب الصلاة» 118 حدیث روایت شده است. (الحجوی، 1995: 415)

اما افتخار امام اعظم نسبت به ائمه دیگر به خاطر دیدن یاران پیامبر اکرم ﷺ و شمار زیادی از تابعان، روایت‌های «أحادیات» و «ثنائیات» اوست یعنی احادیثی که به یک واسطه یا دو واسطه به فرستاده خدا ﷺ می‌رسد.

در جمله احادیث أحادیات، موفق مکی احادیث هفتگانه‌ای را که امام ابوحنیفه از یاران پیامبر روایت کرده است، با اسناد آن در کتاب خویش درج کرده است. آن احادیث مشهور عبارت اند از:

- 1- روایت از انس بن مالک: طلب العلم فریضة علی کل مسلم.
- 2- روایت از عبدالله بن جزء زبیدی: من تفقه فی دین الله کفاه الله همه و رزقه من حیث لایحتسب.
- 3- روایت از عبدالله بن أنیس: حبک الشیء یعنی ویصم.
- 4- روایت از وائله بن اسقع: لاتظهرن شماتة لأخیک فیعافیة الله ویتتلیک.
- 5- همچنان روایت دیگر از وائله بن اسقع: دع ما یریبک إلی ما لایریبک.
- 6- روایت از عائشه بنت عجرد: اکثر جند الله فی الأرض الجراد لا أکله و لا أحرمه.

7- روایت از عبدالله بن ابوفی: من بنی مسجداً ولو كمفحص قطة لبيضا بنى الله تبارك و تعالى له بيتاً في الجنة. (موفق المكي، 1981 : 29-32)

امام ابو معشر عبدالکريم بن عبدالصمد طبري مقرئ شافعي جزوه‌ای نگاشته و در آن از اصحابی که ابوحنيفه از ایشان روایت کرده است، چنین یادآور شده است: ابوحنيفه گفته است از جمله یاران رسول الله ﷺ با هفت تن دیدار کرده است {ایشان عبارت اند از: 1- انس بن مالک، 2- عبدالله بن جزء الزبيدي، 3- جابر بن عبدالله، 4- معقل بن يسار، 5- وائله بن الأسقع، 6- عائشه بنت عجرد {7- عبدالله بن ابوفی} رضی الله عنهم . (السيوطي، 1990: 33)

مصنف «مرأة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة ما يُعتبر من حوادث الزمان» می‌نویسد: امام ابوحنيفه چهارتن از صحابه را درک کرده بود که عبارت اند از: انس بن مالک در بصره، عبدالله بن ابوفی در کوفه، سهل بن سعد ساعدی در مدینه و ابوظفیل عامر بن وائله در مکه، رضی الله عنهم. (اليافعي، 1997: 242/1)

دکتور محمدطاهر القادری شمار احادیث اعمام را 16 حدیث می‌داند. (القادري، 2012: 873-882)

در حالی که «ثلاثیات» محدث بزرگی چون بخاری، صرف به 22 حدیث می‌رسد که 90% آن را از شاگردان ابوحنيفه روایت کرده است.

علامه کاندهلوی گفته است در کتاب صحیح البخاری مجموعاً 22 حدیث ثلاثیات است { یعنی آن احادیثی که به سه واسطه به پیامبر اکرم ﷺ می‌رسد. } شماری از محدثان اگرچه با توجه زیاد به این ثلاثیات اهتمام می‌ورزند؛ اما نمی‌دانند که بیست حدیث از آن جمله، از طریق شاگردان امام ابوحنيفه یا شاگردان شاگردان او روایت شده است. زیرا امام بخاری 11 حدیث آن را از «مکی بن ابراهیم» روایت کرده است. و آن احادیث همانا چهار حدیث نخستین، ششم، هفتم، یازدهم، دوازدهم، چهاردهم، هفدهم و نوزدهم است و بخاری شش حدیث دیگر آن «ثلاثیات» را از ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد روایت کرده است که او هم از شاگردان امام ابوحنيفه است و مرویات او عبارت است از حدیث پنجم، هشتم، نهم، پانزدهم، هژدهم و بیست و یکم و سه حدیث دیگر از محمد بن عبدالله انصاری روایت شده است که خطیب بغدادی او را از یاران امام زفر و امام ابویوسف می‌داند و امام بخاری در ثلاثیات خویش حدیث شماره دهم و شانزدهم و بیستم را از موصوف روایت کرده است. در جمله ثلاثیات بخاری فقط دو حدیث باقی می‌ماند که حدیث سیزدهم را از عثمان بن خالد حمصی و حدیث بیست و دوم را از خالد بن یحیی کوفی روایت کرده است. در مورد به رساله « نفحة الباری بجمع ثلاثیات البخاری» مراجعه شود. (الحدیدی، 2017: 42-43)

مولانا انورشاه کشمیری هم گفته است: ثلاثیات بخاری در 22 حدیث منحصر می‌شود که اغلب آن از مکی بن ابراهیم روایت شده است... در «صحیح مسلم» حدیث ثلاثی نیست در سنن ابوداود و نسائی نیز حدیث ثلاثی نیست، اما در سنن ابن‌ماجه چند حدیث ثلاثی است که از طریق جبارة بن مغلس روایت شده است و ثلاثیات « دارمی» از ثلاثیات بخاری بیشتر است. (الکشمیری، 2004: 18/1)

در مورد روایت‌های امام ابوحنيفه در حدیث کافی است بدانیم، قاضی القضاة امام ابویوسف، امام حسن بن زیاد، امام محمد بن حسن شیبانی، پسرش حماد بن ابوحنيفه و دیگران، مسندهای جداگانه‌ای از روایات استاد خویش تدوین کرده اند، که سرانجام امام ابوالمؤید محمد بن محمود بن محمد خوارزمی از مجموعه پانزده مسند کتاب حجیم « جامع مسانید الإمام الأعظم » را در اواسط قرن هفتم هجری قمری تهیه دیده است، کتاب یادشده در دو جلد و در بیش از 1100 صفحه برای نخستین بار از طرف ادارهء دائرة المعارف حیدرآباد هند در سال 1332 هجری قمری به چاپ رسیده است.

مؤلف «عقود الجمان» در فصلی از کتابش که آن را «فصل فی المسانید التي خرجها الحفاظ من حدیثه رضی الله تعالی عنه» نام گذاشته است. یعنی فصل در مورد آن مسندهایی که حافظان حدیث از روایات ابوحنيفه رضی الله عنه استخراج کرده اند، آورده است: «اتصل بنا منها سبعة عشر مسنداً» از آن جمله برای ما هفده کتاب مسند (حاوی احادیث روایت شده از امام ابوحنيفه) رسیده است. (العقود الجمان: از ص 297 تا 306)

بادرنظرداشت این سرمایه بزرگ حدیثی از روایات امام اعظم و درج شمارزبایدی از آن احادیث در کتاب‌های ظاهر الروایت، نادرستی ادعای کم بضاعتی امام سترگ در حدیث را برملا می‌شود.

اصطلاحاتی در مذهب حنفی:

در متون فقهی مذهب احناف، وقتی که امام اعظم، امام {یا امام صاحب} یا صاحب مذهب گفته شود، همانا هدف از آن، امام ابوحنيفه است. وقتی صاحبان یا صاحبین یاد شود، هدف ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی است و هدف از طرفان یا طرفین امام ابوحنيفه و محمد بن حسن شیبانی است. (المظاهری، 1439 ق: 192)

و هدف از شیخان یا شیخین هم امام ابوحنيفه و شاگردش ابویوسف است. (المظاهری، 1439 ق: 193)

مراد از فقهای متقدمین در مذهب حنفی آنانی اند که امامان سه گانه مذهب را دریافته باشند و آنانی که ایشان را دریافته باشند به نام «متاخرین» یاد می‌گردند. (المظاهری، 1439 ق: 194)

مسائل فقهی مذهب حنفی در سه رده، طبقه بندی شده است. مسائل اصول که به نام ظاهر الروایت هم یاد می‌گردد و همان مسائلی است که از بزرگان مذهب مثل ابوحنیفه، ابویوسف و محمد رحمهم الله نقل شده است. و به ایشان اقوال امام زفر و امام حسن بن زیاد را نیز می‌افزایند و این مسائل اصول یا ظاهر الروایت در کتاب‌های مشهور و شش گانه امام محمد درج شده است. آن کتاب‌ها عبارت اند از: 1- الجامع الصغیر 2- الجامع الکبیر 3- السیر الصغیر 4- السیر الکبیر 5- المبسوط 6- الزیادات. (المظاهری، 1439 ق: 197) و (التیمی، 1983: 34-35)

کتاب‌های ظاهر الروایت همان کتاب‌های شش گانه‌ای است که در بالا نام برده شد؛ اما کتاب‌های غیر ظاهر الروایت، کتاب‌های چهارگانه‌ای اند که به نام‌های: الهارونیات، الجرجانیات، الکیسانیات و الرقیات مشهور اند. (المظاهری، 1439 ق: 204)

کتاب‌های متون در مذهب احناف که شروح و حواشی زیادی بر هر کدام آن نوشته شده است؛ عبارت اند از: الوقایه، الکنز، مختصر القدوری. افزون بر آن سه متن مشهور، کتاب‌های: المختار یا المجمع، البدایه، النقایه، الملتقی و تحفة الفقهاء را نیز در جمله متون قابل اعتماد مذهب احناف می‌افزایند. (المظاهری، 1439 ق: 206)

منتقدان، مخالفان و معاندان امام اعظم:

امام اعظم به مثابه دانشمند جید و دارای دبستان فقهی و دارای شاگردان و پیروان زیاد و شخصیت اثرگذار و محبوب القلوب زمانش، منتقدان، مخالفان و معاندانی نیز داشته است که آن مخالفت‌ها هم ریشه در عوامل مختلف دارد، عده‌ای شاید بر شهرت فرا منطقه‌ای او حسد می‌ورزیدند، عده‌ای شاید برای امتحان جهت دریافت منصب قضا مجبور بودند نزد شاگردان او امتحان علمی را سپری می‌کردند و و با ناکامی در امتحان و دست نیافتن بر منصب قضایی، به انگیزه انتقام‌جویی، استاد و مقتدای بزرگ ایشان یعنی امام اعظم را نشانه می‌گرفتند؛ زیرا قرن‌ها از زمان خلافت هارون الرشید به بعد در اکثر سرزمین‌های اسلامی قاضیان بایست بر اساس فقه حنفی، حکم صادر می‌کردند.

عبدالله بن داوود گفته است: دو طایفه مردم، ابوحنیفه را به بدی یاد می‌کنند، یا آن که بر علم و دانایی او رشک می‌برد و یا جاهلی که قدر علم را نمی‌داند. (الصیمیری، 1985: 64)

و سفیان هم گفته است: «أبوحنیفه فی العلم محسود» (ابوحنیفه در علم مورد رشک دیگران بود) (الصیمیری، 2008: 64)

در این مختصر نمی‌توان از همه حاسدان و مخالفان فکری امام به خاطر کثرت شان، یادآوری کرد، به گونه نمونه، از امام بخاری و خطیب بغدادی یادآوری می‌شود.

بخاری در کتابش «التاریخ الکبیر» در مورد امام اعظم فقط طی پنج سطر چنین نگاشته است: نعمان بن ثابت ابوحنیفه کوفی مولای بنی تیم الله بن ثعلبه بود، از او عباد بن عوام، ابن مبارک، هشیم، وکیع، مسلم بن خالد، ابومعویه و مقری روایت کرده اند. او «مرجئی» بود از رأی و حدیث او سکوت کرده اند، ابونعیم گفته ابوحنیفه سال 150 وفات یافته است. البخاری، ج 4: 81 ترجمه شماره 2253

و در تاریخ صغیرش، بخاری نوشته است. نعمان که پدرش ثابت بود، سال 150 بمرد و ودر وقت مرگ هفتاد سال داشت. نعیم بن حماد برای ما حدیث بیان کرده که فزاری برای ما گفته است: من نزد سفیان بودم، خبر وفات نعمان آمد او گفت: الحمد لله، کان ینقض الاسلام عروة عروة، ما ولد فی الاسلام أشأم منه. خدا را شکر {که او مرد} او اسلام را حلقه حلقه نابود می‌کرد. در میان مسلمانان شوم‌تر از او زاده نشده است. (التاریخ الصغیر، 1986: 93/2)

نعیم بن حماد را طوری که در «تهذیب» آمده است به کذب متهم کرده اند. او اخباری را بر ضد امام اعظم وضع و جعل کرده است درحالی که آنانی که معاصر امام بودند یا در سال‌های نزدیک به حیات امام می‌زیستند به مدح و ثنای او پرداخته اند، از ابن معین نقل شده است که «کان أبوحنیفه ثقة فی الحدیث» و هم چنان گفته است: «کان أبوحنیفه ثقة، لا یحدث بالحدیث إلا بما یحفظه و لا یحدث بما لا یحفظ» ابن مبارک هم گفته است: «أفقه الناس أبوحنیفه، ما رأیت فی الفقه مثله» و امام یحیی بن قطان گفته است: «لأنکذب الله ما سمعنا أحسن من رأی أبی حنیفة و قد أخذنا بأكثر أقواله.» و حرف امام شافعی هم مشهور است که: «الناس عیال فی الفقه علی أبی حنیفة.»

قبح ختام خطیب بغدادی از آخرین روایتش در شرح احوال امام اعظم که بیش از 100 صفحه را احتوا می‌کند²²، ثابت می‌شود که چه کینه‌ای با آن امام سترگ داشته است و آن این است: بشر بن ابوالزهر نیشاپوری گفته است در خواب جنازه‌ای را دیدم که بر بالای آن لباس سیاهی افکنده شده و پیرامونش کشیشانی بودند. من گفتم: این جنازه کیست؟ پاسخ شنیدم که جنازه ابوحنیفه. من این داستان را به ابویوسف گفتم، او برایم گفت از این خوابت را به کس نگو!! (خطیب بغدادی، 15/2001: 586)

محمد بن یوسف صالحی شافعی در کتابش «عقود الجمان» آورده است، آنچه «خطیب بغدادی» از بدگویی‌هایی که در مورد امام ابوحنیفه ذکر کرده است، اغلب اسنادهای آن روایات از کسانی است که در مورد شان از طرف اصحاب جرح و تعدیل نظر نیک وجود ندارد و یا مجهول‌الهویه اند و برای هیچ کسی که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، نسرذ که آبروی یکی از مسلمانان را با همچو حرف‌ها بریزد، چه جایی که هدف پیشوایی از پیشوایان مسلمانان باشد؟ (کوثری، 1990: 69)

برخلاف خطیب بغدادی، امام ذهبی جزوه‌اش را در مورد مناقب امام اعظم این گونه پایان می‌بخشد: حسین جُعی روایت می‌کند که عباد بن تمّار گفته است: ابوحنیفه را در خواب دیدم، گفتم: سرنوشتت چگونه شد؟ گفت: به گسترده‌گی رحمت خدا. گفتم: آیا این مقام را به واسطه علم دریافتی؟ گفت: هیهات، علم شروط و آفاتی دارد که کمتر کسی توسط آن نجات می‌یابد. من گفتم: پس به چه واسطه به این مقام رسیدی؟ گفت: به خاطر گفته‌م مردم که آن در من نبود. (امام ذهبی، 1408: 52)

روزهای دشوار در زندگی امام اعظم:

ابوحنیفه اکثر ایام زندگی را در کوفه سپری کرده است، مگر آن گاه که یزید بن عمر بن هبیره فرمانروای کوفه او را به پذیرش قضا مجبور کرد و امام ابوحنیفه از قبول آن امتناع ورزید که منجر به شلاق زدن او شد. خطیب بغدادی چنین آورده است: یزید بن عمر بن هبیره با ابوحنیفه سخن زد تا مسند قضاوت را در کوفه بر عهده گیرد، اما او از پذیرش آن منصب اباورزید، بناءً ابن هبیره او را یک صد و ده شلاق زد؛ در هر روز ده شلاق؛ اما او از پذیرش قضا امتناع می‌ورزید، وقتی که ابن هبیره اصرار بر نپذیرفتن را از جانب امام مشاهده کرد، بعد از روز یازدهم، او را به حال خودش واگذاشت. (اراده ابوحنیفه بر شکنجه ابن هبیره غلبه یافت) (خطیب بغدادی، 15/2001: 448) امام ابوحنیفه شکنجه را تحمل کرد، اما قضاوت را نپذیرفت، سرزمین عراق را ترک و به مکه مکرمه هجرت کرد، تا این‌که حکومت جابر بنی امیه از هم پاشید، او سپس به کوفه برگشت و بار دیگر در آن مقیم شد. وقتی که خلافت به ابوجعفر منصور رسید او نخست در اکرام و اجلال ابوحنیفه کوشید و در اواخر عمرش از او خواست به بغداد بیاید تا مسند قضا را به او بسپارد، اما امام امتناع ورزید که به اثر آن مورد ضرب قرار گرفت و زندانی شد، ولی ابوحنیفه تا آخر از پذیرش منصب قضا امتناع ورزید. او در زندان ابوجعفر منصور، حدود بیست روز را سپری کرد، سپس وفات یافت. (العقود الجمان: 162)

شهادت و محل دفن

امام سترگ آن کوه دانایی و فقاقت و آن «پرنیان فروش بوریا نشین» (الصیمری، 1985: 47) به خاطر مخالفت سیاسی با ابوجعفر منصور و نپذیرفتن منصب قضا زندانی شد و مورد شکنجه و آزار قرار گرفت و سرانجام در سال 150 هجری قمری که در روایت‌های مختلف ماه‌های رجب، شعبان یا شوال گفته شده است، به اثر خوراندن جبری زهر توسط ابوجعفر منصور به شهادت رسید. کتاب‌های مناقب به این آخرین ایام زندگی سراسر افتخار آن پیشوای سترگ اشاراتی داشته است.

روایت شده است که منصور او را زهر خوراند و در نتیجه آن شهید شد، این زهر خوراندنش به خاطر همفکری و همکاری با ابراهیم {بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابوطالب} بود. (ابن العماد، 1988: 230) ... و گفته شده است که منصور {ابوجعفر خلیفه عباسی} او را زهر خوراند و به اثر آن به شهادت رسید، رحمه الله. او را به خاطر همراهی اش با قیام ابراهیم بن عبدالله بن حسن زهر خوراند. (الیافعی، 1997: 242/1) ابوحنیفه در حالت سجده، جان به جان آفرین تسلیم کرد. (العقود الجمان: 325)

22) این شرح حال در چاپ نخست جلد 13 تاریخ بغداد است از ص 323 تا 423 را احتوا می‌کند و برای بار نخست از طرف وهابی و سلفی مشهور مصری محمد حامد الفقی در هند، به گونه گزینشی از میان همه مجلدات «تاریخ بغداد» به چاپ رسیده است که البته مصارف چاپ و ترجمه آن به زبان اردو از طرف یکی از اعیان و ثروتمندان «جده» به نام محمد نصیف (پدرکلان محمد عمر نصیف رئیس قبلی رابطه عالم اسلامی) پرداخته شده است. یکی از چاپ‌های دیگر «تاریخ بغداد» در سال 1931 م از طرف مطبوعه السعاده، و خانجی در قاهره صورت گرفته است.

ابوحنیفه وقتی وفات یافت، او را از محل حبسش (زندان ابوجعفر منصور) بیرون کردند، پنج تن پیکر او را بر دوش حمل کرده به غسل‌خانه آوردند و حسن بن عماره قاضی بغداد او را غسل داد و ابوجراء عبدالله بن واقد هروی بر پیکر او آب می‌ریخت. (ابن حجر الهیتمی، 2007: 154)

امام اعظم در منطقه‌ای که امروز به نام «اعظمیه»²³ یاد می‌شود و در شمال بغداد واقع است، به خاک سپرده شد. «روزی که ابوحنیفه وفات یافت از ازدحام شدید، شش بار بر او نماز گزارده شد و آخرین کسی که نماز جنازه را ادا کرد پسرش حماد بود.» (خطیب بغدادی، 2001/15: 585)

ابونعیم فضل بن دکین در تاریخش نوشته است: از علی بن صالح بن حی شنیدم که می‌گفت: با مرگ ابوحنیفه، مفتی و فقیه عراق از دنیا رحلت کرد. مردم مدت بیست روز بر قبر او نماز جنازه ادا می‌کردند. (العقود الجمان: 327)

شرف الملک ابوسعید [محمد بن منصور] مستوفی خوارزمی²⁴، { در 459 ق } قبه بزرگی بر آرامگاه امام ابوحنیفه رضی الله عنه اعمار کرد و در پهلوئی آن مدرسه‌ای را بنا نهاد. بعد از تکمیل، وقت گشایش آن که شرف الملک، قاضیان و فرماندهان و اعیان شهر حضور داشتند، ابو جعفر مسعود بن محسن عباسی بیاضی [وفات 468 ق] ارتجالاً چنین سرود:

ألم تر هذا العلم كان مشتتاً
فجمعه هذا المغيب في اللحد
كذلك كانت هذه الأرض ميتة
فأنشروها فضل العميد ابي سعد {العقود الجمان: 328}

خلاصه:

این بود کوتاه‌نگاهی به زیستنامه و کارنامه امام اعظم، زادگاه و نیاکان او و بحث بر روش تدریس و شیوه اجتهاد او و بیان فضایل و نقش او در مبارزات سیاسی زمانش. البته دریافت وضع دقیق و درست از کارنامه‌های امام اعظم به گفته امام ابوزهره از کتاب‌های تاریخ و مناقب «راه همواری نیست»، زیرا به گفته او پیروان مذهبش در ستایش او از غلو کار گرفتند و برای او مقامی فراتر از فقیه و مجتهد قایل شدند؛ اما مخالفانش آن قدر بر شخصیت او تاخند که حتی او را از مقام مسلمانی که بایست عرض و دینش محفوظ باشد؛ نیز پایین کشیدند. (ابوزهره، 1974: 7)

اما میراث فکری آن فقیه بزرگوار بهترین محک بر کارنامه‌های اوست؛ به ویژه این‌که او از راه دانش فقهی خود ارتزاق نکرده، بلکه به گواهی صفحات درخشان تاریخ به شاگردانش همیشه کمک مالی می‌کرده است تا به خاطر جمعی علم اندوزند که همکاری اش با ابویوسف، شاهد بارز دست سخاوت پیشه اوست. فجزاه الله عنّا و عن سائر المسلمین خیر الجزاء. آمین.

سرچشمه‌ها:

0- القرآن الکریم.

- 1- ابن ابی العوام، ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن احمد بن یحیی بن الحرث السعدی [وفات 335 هـ ق]، «فضائل ابی حنیفة و أخباره و مناقبه»، مهتمم: شیخ لطیف الرحمن البهرانجی القاسمی، ناشر: المكتبة الامدادية - مكة المكرمة، الطبعة الأولى 2010 م (1431 هـ ق)
- 2- ابواسحاق الشیرازی، جمال الدین ابواسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف الشیرازی (393-476 ق) «طبقات الفقهاء» تحقیق احسان عباس، ناشر: دار الرائد العربی، بیروت، لبنان [بی تا]
- 3- خطیب بغدادی، الإمام الحافظ ابوبکر بن احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی {392-463 ق} «تاریخ مدینة السلام [تاریخ بغداد] و أخبار أهلها و ذکر قطّانها العلماء من غیر أهلها و واردیها»، تحقیق و تعلیق: الدكتور بشار عواد معروف، المجلد الخامس عشر (15) ناشر: دارالغرب الإسلامي، بیروت لبنان، الطبعة الأولى، 2001 م (1422 ق)

²³ این منطقه در گذشته «الحضریة» خوانده می‌شد، وقتی «خیزران» همسر خلیفه عباسی مهدی، وفات یافت، در آن منطقه دفن گردید. از آنجایی که او همسر خلیفه و مادر دو خلیفه عباسی هارون الرشید و موسی الهادی بود، بناءً آن منطقه به نام قبرستان خیزران یا «خیزرانیه» مشهور گردید، امام اعظم در سال 150 ق در آن منطقه که هنوز «خیزرانیه» خوانده نمی‌شد به خاک سپرده شد و با مرگ «خیزران» در سال 173 ق یعنی 23 سال بعد از وفات امام، آن منطقه، به نام قبرستان خیزران مشهور گردید.

²⁴ البته خوارزمی این کار را به نیابت از آلپ ارسلان محمد پدر ملک شاه سلجوقی انجام داده است، از این‌که در برخی منابع گفته می‌شود «آلپ ارسلان سلجوقی» آن را بنا نهاده است، به یقین درست است؛ زیرا در عهد فرمانروایی او و به نیابت از موصوف، مستوفی ابوسعید خوارزمی آن را انجام داده است.

- 4- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی، «کشف المحجوب» به کوشش: دکتر محمد حسین تسبیحی رها، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد - پاکستان، 1374 هـ ش (1416 ق / 1995م) چاپخانه سمن پبلیکیشنز - لاهور
- 5- السمنانی، ابوالقاسم علی بن محمد بن احمد الرحبی السمنانی {وفات 499 ق} «روضة الصفا و طریق النجاة»، تحقیق الدكتور صلاح الدين الناهی، الطبعة الثانية، دارالفرقان للنشر والتوزيع، عمان، اردن، 1984 م (1404 ق)
- 6- الموفق المکی، الإمام موفق بن احمد المکی {وفات 568} «مناقب أبي حنيفة»، الناشر دارالكتاب العربي، بيروت - لبنان، 1981م
- 7- سبط ابن الجوزی، ابوالمظفر جمال الدين يوسف بن فرغل بن عبدالله البغدادي سبط ابن الجوزی {وفات 654 ق} «الانتصار و الترجيح للمذهب الصحيح»، تعليقات: الشيخ محمد زاهد الكوثري، ناشر: عزة العطار الحسيني و محد نجيب امين الخانجي، مطبعة الأنوار، 1360 هـ ق، قاهره
- 8- الكردي، الإمام حافظ الدين محمد بن محمد بن شهاب ابن البزاز، {وفات 827 ق} «مناقب الإمام الأعظم رضى الله عنه»، ناشر: مجلس اداره دائره المعارف النظامية، حيدرآباد، دکن - هند، 1321 ق
- 9- ذهبی، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، الإمام، {673 - 748 ق} «مناقب الإمام ابى حنيفة و صاحبيه ابويوسف و محمد بن الحسن»، تحقيق و تعليق: محمد زاهد الكوثري و ابوالوفا الأفعاني، مهتم نشر: لجنة احياء المعارف النعمانية، حيدرآباد دکن، هند، چاپ سوم، بيروت، لبنان، 1408 هـ ق
- 10- ذهبی، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، الإمام، {673 - 748 ق} «سير أعلام النبلاء»، الجزء السادس، إشراف: شعيب الأرنؤوط، تحقيق: حسين الأسد، الطبعة الحادية عشرة، ناشر: الرسالة، بيروت، لبنان. 1417 ق 1996 م
- 11- عطار نيشاپورى، شيخ ابو حامد محمد بن ابوبكر ابراهيم فريدالدين عطار، «تذكرة الأولياء»، با مقدمه ميرزا محمد خان قزوینی، از روی چاپ نكيلسون، ناشر: انتشارات مركزی خيابان شاه مقابل مسجد سجاد، تهران (1336 ش؟)
- 12- الصميرى، الامام المحدث المؤرخ الكبير الفقيه القاضى ابى عبيد الله حسين بن على الصميرى، {351-436 ق} «أخبار ابى حنيفة و أصحابه»، با مقدمه ابوالوفا الأفعاني، عالم الكتب، بيروت، لبنان، الطبعة الثانية، 1405 ق 1985 م
- 13- ابن عبدالبر، الامام الحافظ ابو عمر يوسف بن عبدالبر النمري القرطبي {368-463} «الانتقاء فى فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء» (مالك والشافعى وأبى حنيفة رضى الله عنهم) ناشر: مكتبة القدسي، القاهرة، مصر، 1350 هـ ق
- 14- «كتاب تاريخ دولة آل سلجوق» من إنشاء عماد الدين محمد الأصفهاني {519-597 ق} اختصار: الفتح بن على البندارى الأصفهاني {586-642 ق} ناشر: شركة طبع الكتب العربية، باب الخلق القاهرة، 1900 م 1318 ق
- 15- اليافعى، ابو محمد عبدالله بن اسعد بن على بن سليمان اليافعى اليمنى المكى {698-768 ق} «مرأة الجنان و عبرة اليقظان فى معرفة ما يُعتبر من حوادث الزمان»، تحشيه خليل المنصور، الجزء الأول، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، 1997 م (1417 هـ ق)
- 16- يوسف اهل، يوسف بن محمد بن شهاب، «تحفة السلطان فى مناقب النعمان»، ترجمه فارسى «المواهب الشريفة فى مناقب ابى حنيفة» از ابوالحسن على بن ابوالقاسم بيهقى، نسخه خطى نوشته شده در 839 ق در عهد زمامدارى معين السلطنة والدنيا و الدين، ابوالمظفر شاهرخ سلطان. {هرات}
- 17- السيوطى، الامام جلال الدين ابن ابوبكر، {839 - 911 ق} «تبييض الصحيفة بمناقب أبى حنيفة» تحقيق: محمود محمود حسن نصار، ناشر دارالكتب العلميه بيروت، لبنان، الطبعة الاولى، 1990 م 1410 ق
- 18- المناوى، الشيخ الإمام عبدالرءوف، {952-1031 ق} «الكواكب الدرية فى تراجم السادة الصوفية» (طبقات المناوى الكبرى)، الجزء الأول، تحقيق و تعليق: دكتور عبدالحميد صالح حمدان، ناشر: المكتبة الأزهرية للتراث، قاهره مصر 1994 م
- 19- مجدد الف ثانى، امام ربانى شيخ احمد سرهندي، {971-1034 هـ ق} «مكتوبات»، جلد دوم، مطبعه نولكشور، هند، (بى تا)
- 20- ابن العماد، الإمام شهاب الدين ابو الفلاح عبدالحى بن احمد بن محمد العكرى الحنبلى الدمشقى {1032-1089 ق} «شذرات الذهب فى أخبار من ذهب» المجلد الثانى، تحقيق و تعليق: محمود الأرنؤوط، ناشر: دار ابن كثير، دمشق و بيروت، الطبعة الأولى، 1988 م 1408 ق)

- 21- قنوجی، امیر الملک نواب محمد صدیق حسن خان {1823-1890 م}، «جلب المنفعة فی الذب عن الأئمة المجتهدين الأربعة» {فارسی} ناشر: منشی احمدخان صوفی، مطبعه مفیدعام، آگره هندوستان، 1300 ق 1883 م
- 22- طاش کبرازاده، ابوالخیر عصام الدین احمد بن مصطفی {901 – 968 ق}، «مفتاح السعادة و مصباح السيادة فی موضوعات العلوم»، ناشر: دار الکتب العلمية، در سه جزء و در یک مجلد، بیروت، لبنان، 1985 م (1405 هـ ق)
- 23- التیمی، تقی الدین عبدالقادر التیمی الداری الغزی المصری الحنفی {950-1010 ق} «الطبقات السنیه فی تراجم الحنفیه»، تحقیق: د. عبدالفتاح محمد الحلو، ناشر: دارالرفاعی للنشر و الطباعة والتوزیع، الرياض، المملكة العربیة السعودیة، الطبعة الأولى، 1983 م (1402 ق)
- 24- قنوجی، امیر الملک نواب محمد صدیق حسن خان {1823-1890 م}، «اتحاف النبلاء المتقین بإحیاء مآثر الفقهاء المحدثین» {فارسی} ناشر: محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان، مطبعه نظامی، کانپور- هند، 1288 ق
- 25- ابلاغ، الأستاذ {الدكتور} عناية الله {1930-2019 م}، «الإمام الأعظم ابوحنيفة المتكلم»، ناشر: المجلس الأعلى للثئون الاسلامیة، چاپ: مطابع الاهرام التجاریة، قاهره، مصر 1971 م (1390 ق)
- 26- عفیفی، السيد عفیفی المحامی الشرعی، حیاة الإمام أبی حنيفة، ناشر: المطبعة السلفية و مكتبتها، 1350 هـ ق، القاهرة
- 27- ابلاغ، دكتور عنایت الله، «امام اعظم ابوحنيفة (رح) وافكار او»، مترجم، فضل من الله فضلی، ناشر: وزارت حج، اوقاف و ارشاد جمهوری اسلامی افغانستان، کابل، چاپ جدید! بهار 1398 هجری شمسی
- 28- الحجوی، محمد بن الحسن الحجوی الثعالبی الفاسی {1291 – 1376 هـ ق} «الفکر السامی فی تاریخ الفقه الاسلامی»، الجزء الأول، دارالکتب العلمية، بیروت – لبنان، 1995 م (1416 ق)
- 29- مودودی، ابوالاعلیٰ، {1903-1979 م} «خلافت و ملوکیت»، ناشر: اداره ترجمان القرآن، لاهور (بی تا)
- 30- الحدیدی، الشیخ احمد عبدالباری عاموه {1313 – 1369 هـ ق} «تحفة الإخوان فی مناقب أبی حنيفة النعمان رضی الله عنه»، الطبعة الثانية، ناشر: دار أبی حنيفة للنشر و التوزیع، الحدیة- الیمن، 2017 م (1438 ق)
- 31- المظاہری، ابوالکلام شفیق الفاسی المظاہری، «محمود الکلام فی سیرة الإمام أبی حنيفة النعمان»، الطبعة الأولى، 1439 هـ ق، الناشر: مكتبة المظاہری، سلیم، تامل نادو جنوب الهند، ناشر دیجیتالی: شبکه الألوكة – قسم الکتب.
- 32- المقدسی الحنبلی، الحافظ المحقق الحجة ابو عبدالله محمد بن احمد بن عبدالهادی المقدسی {705-744 ق}، «مناقب الأئمة الأربعة رضی الله عنهم»، تحقیق سلیمان مسلم الحرش، دار المؤید {بی جا} {بی تا}
- 33- ابن حجر هیتمی، شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجرالهیتمی الشافعی {909-974 ق} «الخیرات الحسان فی مناقب الإمام الأعظم ابی حنيفة النعمان»، عنی به: عبدالکریم موسی المحمیدی، ناشر: دارالارشاد للنشر والتوزیع، سوریه، دمشق، 2007 م 1428 هـ ق، الطبعة الأولى
- 34- توانا، الدكتور سید محمد موسی {1314 – 1385 ش} «الاجتهاد ومدی حاجتنا إليه فی هذا العصر» ناشر متن عربی: دار الکتب الحدیثة . القاهرة 1973 م، «اجتهاد و نیاز ما به آن در این عصر» مترجم: استاد پوهندوی سید عنایت الله شاداب، چاپ نخست: حمل 1401 هجری خورشیدی، (رمضان 1443 هجری قمری) اپریل 2020 م، مطبعه سعید، کابل، افغانستان
- 35- البخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم {194-256 ق} «التاریخ الكبير»، المجلد الثامن، دار الکتب العلمية، بیروت - لبنان (أفسیت از چاپ سال 1959 م (1378 ق) چاپ دائرة المعارف العثمانیة، حیدرآباد، اندرپردیش، هند.
- 36- البخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم {194-256 ق} «التاریخ الصغير»، الجزء الثاني، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، دارالمعرفة، بیروت لبنان، الطبعة الأولى، 1986 م (1406 ق)
- 37- رستاقی، عبدالحکیم ولوالجی، «سکینه الفضلا»، به اهتمام عبدالغنی بلخی ولد بابا ملا عرب ساکن تاشقرغان بلخ، مطبعه جید پریس، بازار بلیماران، دهلی، هند، 1350 هـ ق
- 38- بلگرامی، مرتضی حسین، «حدیقة الأقالیم»، ناشر: منشی نول کشور، لکنهو، هند، جنوری 1879 م (صفر 1296 ق) چاپ نخست.
- 39- الشعرائی، العارف بالله الإمام عبدالوهاب، «لوائح الأنوار فی طبقات الأخیار» (لوائح الأنوار القدسیة فی مناقب العلماء والصوفیة) تحقیق و ضبط: الدكتور احمد عبدالرحیم السلیح و المستشار توفیق علی وهبة، الجزء الأول، الناشر: مكتبة الثقافة، الطبعة الأولى 2005 (1426 ق) القاهرة، مصر.
- 40- ابوزهرة، الإمام محمد، «أبوحنيفة، حیاته و عصره وآراؤه الفقهیة»، دارالفکر العربی، 1991 م، القاهرة، مصر.

- 41- الكوثري، الشيخ محمد زاهد بن الحسن، «تأنيب الخطيب على ما ساقه في ترجمة أبي حنيفة من الأكاذيب»، الطبعة الجديدة، 1410 ق 1990 م ، {بى جا}
- 42- الكشميري، العلامة المحدث مولانا محمد انور شاه، «العرف الشذى شرح سنن الترمذى»، تصحيح: الشيخ محمود شاکر، الجزء الأول، دار إحياء التراث العربى، بيروت ، لبنان، الطبعة الأولى، 1425 ق 2004 م
- 43- الخوارزمي، ابوالمؤيد قاضى القضاة محمد بن محمود بن محمد {593-665 ق} «جامع مسانيد الإمام الأعظم» الطبعة الأولى، مطبعة مجلس دائرة المعارف، حيدرآباد، دکن، الهند، 1332 ق
- 44- السلماسى، ابوزكريا يحيى بن ابراهيم {474-550ق} « منازل الأئمة الأربعة؛ ابى حنيفة و مالك و الشافعى و أحمد» تحقيق: د. محمود بن عبدالرحمن قدح، ناشر: الجامعة الاسلاميه، المدينة المنورة، الطبعة الأولى، 1422 ق 2002م
- 45- الكوثري، الشيخ محمد زاهد الكوثري {1269 – 1371ق} «فقه أهل العراق و حديثهم» تحقيق عبدالفتاح بن محمد أبوغدة {1336 – 1417 ق} الناشر: المكتبة الأزهرية للتراث، القاهرة، 2002 م
- 46- توماس ويليام بيل، «مفتاح التواريخ»، ناشر: منشى نول كشور، كانپور، هند، 1284 ق 1867 م
- 47- الصالحى الشافعى، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن يوسف بن على دمشقى، «عقود الجمان فى مناقب الإمام الأعظم أبى حنيفة النعمان» تحقيق و دراسة مولوى محمد ملا عبدالقادر الأفغانى، إشراف: الدكتور احمد فهمى أبوسنة، جامعة الملك عبدالعزيز، كلية الشريعة والدراسات الاسلامية. {رسالهء ماسترى، تايپ شده، 1399 ق }
- 48- ابن خلدون، العلامة عبدالرحمن {732 – 808 ق} ؛ «مقدمة ابن خلدون» دراسة و تحقيق و تعليق: الدكتور على عبدالواحد الوافى، الطبعة الثالثة، 1979 م، دار نهضة مصر للطباعة والنشر، القاهرة،
- 49- الدياربكرى، الامام الشيخ حسين بن محمد بن الحسن، «تاريخ الخميس فى أحوال أنفس نفيس» الجزء الثانى، چاپ المطبعة الوهيبية، مصر 1283 هـ ق {نسخهء آفسيبت شده توسط مؤسسه شعبان للنشر و التوزيع ، بيروت، لبنان،} {بى تا}
- 50- ابويوسف، الامام القاضى يعقوب بن ابراهيم الأنصارى {وفات 182 ق}، «اختلاف أبى حنيفة و أبى ليلى»، تصحيح و تعليق: ابوالوفا الأفغانى، ناشر: لجنة إحياء المعارف النعمانية؛ حيدرآباد، دکن، هند، الطبعة الأولى، 1357 هـ ق، مطبعة الوفاء ، مصر
- 51- القادري، شيخ الاسلام دكتور محمدطاهر، «المنهاج السوى من الحديث النبوى» (فهم دين او اصلاح اصول و عقائد پر مجموعہء احاديث، مع ترجمہء اردو) ناشر منهاج القرآن پبليکيشنز، لاهور- پاکستان، اشاعت {چاپ} بيستم، جولای 2012 م



آرشيف نگارنده: فضل الرحمن فاضل